

آن ها توانستند، ما هم می توانیم!

شماره ۱۵

۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۹



وظیفه ما روایت
از حق انسانی
است، در هر جا
و هر زمان



موسوی:
اعتماد مردم به
حاکمیت از بین
رفته است

مرگ زندانیان سیاسی بلوچ در
بازداشتگاه اطلاعات

پیمان عارف در بند ۳۵۰ زندان اوین دچار حمله قلبی
بهاره هدایت کاندید جایزه دانشجویی صلح
برگزاری اولین جلسه دادگاه محمد یوسف رشیدی
آمریکا غلطی نمی تواند بکند
جنگ های خیابانی قرقیزستان، ۴۰ کشته، ۴۰۰ زخمی
گزارش تصویری از قرقیزستان
پیروزی مخالفان در قرقیزستان در پی درگیری شدید

علیرضا ذیحق

باورهای عریان در شعر

“شهبهار دوست”

محسن خیمه دوز: نثر جمیل سعدی

پنج موج از حسین شرنگ

پیش به سوی انتخابات آزاد

طرح چهار سوال و امید به پرداختن به آن از
جانب صاحب نظران

۱- آیا طرح شعار انتخابات آزاد در
چهار چوب قانون اساسی این نظام امکان پذیر
است یا خیر؟ نظر تان را در ممکن بودن یا
نبودن توضیح دهید.

۲- پیشبرد این شعار در جامعه لازمه چه
تحولاتی است راهکارهای شما برای رسیدن به
انتخابات آزاد چیست؟

۳- نقش نیروهای مردّد در جامعه بخصوص
در ملیتهای مختلف چگونه است برای جذب
آنها آیا لازم نمی بینید که تغییرات اساسی در
قانون اساسی باید بوجود بیاید و به خواستههای
آنان پرداخته و با وضع قوانین جدید به آن
رسمیت بخشید؟

۴- آیا اپوزسیون در توان خود می بیند که
مشترکا قانون اساسی بدیلی را تا تشکیل
مجلس موسسان به جامعه پیشنهاد دهد؟

| | |
|----|---|
| ۹ | ایران با «جمهوری ایرانی» بر پا می‌خیزد رضا ایرانی |
| ۱۱ | بدون آشتی ملی نمی توان به آینده ایران فکر کرد مصاحبه با رامین جهانبگلو |
| ۱۴ | عوضی ها، در وزن و قافیه ی مقاله ای به همین نام از سید ابراهیم نبوی همایون فرزاد |
| ۱۴ | خشونت محکوم است حتی خشونت سبز مهدی محسنی |
| ۱۵ | عوضی ها سید ابراهیم نبوی |
| ۱۶ | آوای آزادی از رنگین کمان صداها میترا یوسفی |

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای
شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید.
ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با
هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و
رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف
دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز
پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و
جدی گرفتن خواستههای خلقها در کشورمان و فراهم
آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و
برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که
به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

با سپاس از همکاری و همیاری سایت اخبار روز
www.akhbar-rooz.com

خبرها

موسوی: اعتماد مردم به حاکمیت از بین رفته است



اخبار روز:

• امید من این است که جریان حاکم به اجرای قانون اساسی و همه اصول آن برگردند و فضای امنیتی و نظامی را کنار گذارند و فضا را باز کنند ولی اگر اینراه رفته نشود مجبوریم بایستیم ...

نمایندگان اصلاح طلب فرآکسیون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مجلس ششم به دیدار مهندس میرحسین موسوی رفتند. به گزارش ندای سبز از آدی، در این دیدار ابتدا چند تن از اعضای فرآکسیون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی سخنانی را بیان کردند و سپس مهندس میرحسین موسوی با مهم خواندن سخنان اعضای سازمان گفت: نظام ما دچار مشکلاتی شده است که بازتاب آن فقط در تظاهرات خیابانی محدود نمی شود، مسائل و مشکلات خیلی عمیق تر از اینهاست. یکی از اینها همین است که حاکمیت فکر کند با جمع کردن تظاهرات خیابانی مسئله معترضان حل شده است.

مهندس موسوی ادامه داد: تمام مسائل و مقوله هایی که پایه های اعتبار و مشروعیت یک نظام را تشکیل می دهد در حال از بین رفتن است. نظام ما معمولاً نیروهای سخت افزاری (نیروی های انتظامی و نظامی و امنیتی) را در نهایت برای حفظ خود به هر قیمت بکار خود می گیرند اما این در کشور ما اتفاق افتاد و این جای تامل و توجه بسیار دارد. مسئله دروغ مسئله اصلی ما شده و مردم نسبت بدان اعتراض دارند که متأسفانه در همه سطوح حاکمیت و تبلیغات جریان دارد و مردم را نسبت به اصل و اساس این نظام مسئله دار و در باور هاشان تردید ایجاد کرده است. اصلی ترین عامل که باعث تثبیت و حفظ نظام بوده و آن اعتماد مردم به حاکمیت بوده است از بین رفته است. مسائل اخلاقی، عدم کارآمدی، سیاست خارجی، فساد فراگیر، ... همه اینها یک نوع بی اعتمادی نسبت به حاکمیت و نظام ایجاد کرده است. آیا این مسائل با سرکوب و بکارگیری قوه قهریه حل می شود؟

موسوی در ادامه گفت: این وضعیت جریان سرمایه گذاری در کشور را کاملاً مختل کرده است چرا که آینده غیر قابل پیش بینی شده است برخلاف جامعه ای مثل ژاپن که جریان سرمایه گذاری در آن توسط برخی خانواده ها قدمتی بیش از دو قرن دارد. در جامعه ما زود سود بردن هدف شده چون امید به آینده نیست و دلیل شرایط کسی بدنبال سرمایه گذاری تولیدی و دراز مدت و اشتغال پایدار نیست و آیا نتیجه تداوم این وضعیت بیکاری و فقر بیشتر نیست؟ متوسط نرخ رشد سرمایه گذاری در پنج سال اخیر به حدود ۷ درصد کاهش یافته در حالیکه بر طبق قانون برنامه چهارم توسعه این رقم باید ۲/۱۲ درصد در سال رشد می داشت و البته این نرخ رشد باید با هزینه ۸۲ میلیارد دلار در قوانین بودجه سنواری توسط دولت حاصل می شد که با هزینه بیش از ۲۲۰ میلیارد دلار (۷/۲ برابر) نه تنها این اتفاق نیافتاده بلکه نسبت به گذشته نیز پشترت داشته است! و آیا این رخداد یک فاجعه نیست؟

نامزد معترض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ادامه سخنان خود با اشاره به طرح هدفمند شدن یارانه که توسط رئیس دولت مطرح شده گفت: در اجرای این طرح هدفمندی یارانه ها و دعوای جاری هم مسئله اصلی دولت اجازه گرفتن هزینه میلیارد تومان برای جلب و خرید رای است و لاغیر! واقعیت موجود و تبلیغات رسمی بگونه ای شده است که همه نسبت به آمارهای رسمی اعلامی و اینکه نرخ تورم به ۱۰/۸ درصد در سال گذشته کاهش یافته است دچار تردید جدی شده اند و همه اینها نشانه هایی است از اینکه موریانه های بی اعتمادی دارد پایه های نظام را می خورد و از درون تهی می کند.

مهندس موسوی استفاده نامناسب و ابزاری از ارزشها را نشانه دیگری از عدم اعتماد جامعه به حاکمیت دانست و افزود: نشانه های دیگری که می شود بدان اشاره کرد یکی استفاده ابزاری و بد از ارزشها (اسلام، انقلاب و امام) باعث اغتشاش و اشتفگی فکری و روحی در جامعه شده است. نوع معرفی امام خمینی از صدا و سیمای غیرملی و رسانه های خارجی چهره مغشوشی از امام به نسل جوان ارائه می دهد و در این آشفته بازار افراد چه برداشتی می توانند از امام داشته باشند؟

میرحسین موسوی با اشاره به برخورد با حامیان محیط زیست در کنار دریاچه ارومیه گفت: برخورد عجیب اخیر با مردمی است که برای حفظ محیط زیست دریاچه ارومیه رفته بودند نیز نشانه دیگری است از همین روند.

وی ادامه داد: با پادگانی کردن بهشت زهرا در روز ۱۲ فروردین با ... و آیا همه مسائل را با امنیتی و پادگانی کردن می توان حل کرد؟ نظام را می خوانند با حاکمیت یک فرقه اداره کنند که نمی شود.

این نامزد معترض به نتایج انتخابات در ادامه از حاضر بودنش برای تمکین به نتیجه انتخابات سخن گفت و افزود: حقیقت این است که اگر حاکمیت می توانست یک کارآمدی نسبی در اداره امور داشته باشد با هر تخلف انتخاباتی تمکین می کردم و مسائل و مشکلات کشور به سمت حل شدن می رفت اما ما اینراهم نداریم و بطور اشاره دولت در انجام یک پروژه عملیوه درمانده است یا در سیاست خارجی هر روز مشکل پیش می آید و وضع بحرانی تر می شود. روند طی شد پیرامون پرونده هسته ای در یکسال گذشته بهترین شاهد مثال در این باره است.

نخست وزیر دوران جنگ با اشاره به نحوه حل مشکلات در نظام های سیاسی با محوریت دموکراسی گفت: در نظام های سیاسی مردمسالار و معقول تلاش می شود که برای حل مسائل مهم و کلیدی کشور به ویژه در عرصه سیاست خارجی حتی از طریق مشورت با منتقدین و مخالفین نوعی اجماع نسبی حاصل شود در حالیکه مشاهده می کنیم در اینجا در باره این موضوع حتی بین حاکمیت موجود اجماعی وجود ندارد و این نشانه چه می تواند باشد؟

میرحسین موسوی با توجه به گزینه های اشاره شده فوق نتیجه گیری می کند: با توجه با این وضعیت و مسائل اجرای بدون تنازل قانون اساسی را به عنوان خواسته و محور اصلی جنبش سبز می دانم و باید در این باره کالبد شکافی بیشتری در ادبیات جنبش انجام گیرد. اصول متعددی از این قانون که متضمن حقوق ملت است به فراموشی سپرده شده است (بطور خاص فصل حقوق ملت یا اصل ۱۶۸ در مورد رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی در دادگاههای علنی با حضور هیات منصفه) و اگر اینها خوب مطرح شود اجماعی کلی را در جنبش بوجود می آورد.

وی ادامه می دهد: پایه هر تغییری در جامعه تولد یک ایده است و این ایده در جامعه ما متولد شده و میل به تغییر و باز بینی همه گیر شده است. باید به مردم هشدار داد که منافع عده ای در برخی نهاد ها نمی گذارد که اینها به آسانی تسلیم خواسته های جنبش و ملت شوند و باید صبر به معنای ایستادن، تامل و پایداری در اینراه را معنا کرد و اینکه حفظ همین منافع است که جلوی برخورد با مفاسد و دانه درشتها را گرفته است.

میرحسین موسوی چشم انداز ادامه فعالیت جنبش سبز را اینگونه تبیین می کند: ما باید ایده های روشنی را مطرح و باز تعریف کنیم و برای گسترش دادن آنها مقاومت و استواری داشته باشیم و راههایی را پیدا کنیم که بتوانیم سازمان یافته تر از گذشته کارها را به پیش ببریم. به نظام و حاکمیت باید گفت کم هزینه ترین راه در اداره کشور آزادی فعالیت تشکل ها، رسانه ها، نهادهای صنفی و مدنی ... است و نه تقابل و مقابله با آنها.

وی می گوید: جنبش سبز باید با همه قشرهای اجتماعی پیوند خورد و مسائل آنها را مطرح کند. کارگران و معلمان و ... هدف جنبش سبز ایجاد زندگی بهتر برای همه و به ویژه اقشار فرودست و آسیب پذیر اجتماعی است. ما باید در جامعه از کارگران و کارآفرینان بطور توأمان دفاع کنیم و اینکه منافع ایندو قشر بهم گره خورده و در تعامل مثبت با یکدیگر قرار دارد و اینکه تعامل سازنده این دو باعث پیشرفت و توسعه جامعه می شود. جامعه معلمان ما که قشر وسیعی را در برمی گیرد و نقشی مهم و سرنوشت ساز در حیات اجتماعی ما دارند مسائلمان باید مطرح و پیگیری شود، و همینطور دیگر اقشار و گروهها.

این نامزد انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری ابراز امیدواری کرد: برداشت و امید من این است که جریان حاکم به اجرای قانون اساسی و همه اصول آن برگردند و فضای امنیتی و نظامی را کنار گذارند و فضا را باز کنند ولی اگر اینراه رفته نشود مجبوریم بایستیم چون ما نظام و کشور و انقلاب را دوست داریم.

وی ادامه داد: من می پرسم اگر اول انقلاب به نیروهای مذهبی گفته می شد که حاضرید حاکم شوید و آدم بکشید، هیچکس اینرا قبول نمی کرد بنابراین ما نمی توانیم نسبت به این وضعیت بی تفاوت باشیم. جنبش سبز مطالبه زیادی ندارد اما ظاهراً اجرای همین خواسته برای آنها بسیار سخت است و از اینرو افسانه سازی در مقابله با این جنبش می کنند و خود در دام این افسانه سازی و دروغ هایی که می بافند، می افتند. با این حال دعا می کنم که جریان حاکم از این دانه تنگی که برای خود ساخته اند خارج شوند و اداره کشور به مسیر و روال مطلوب باز گردد.

وی به حاکمیت توصیه کرد: اگر اینها فکر می کنند که با ادامه این نگاه و بینش مسائل و مشکلات کشور حل می شود اشتباه بزرگی است و ما باید بایستیم تا مسائل و مشکلات حل شود. مردم در این مدت هزینه سنگینی پرداختند و چون آرمان بلند و درستی دارند به این هزینه دادن عادت کردند و الان شما می بینید زندانی ها قهرمان مردم شده اند و چه استقبالی از آنها می شود و این نشانه بی اثری اینگونه کارها در مقابله با جنبش و خواست مردم است و راه حل درست بازگشت به قانون اساسی و اجرای تام و تمام آن است.

وی در در انتها گفت: تشکل های سیاسی که در کشور فعال هستند ظرفیت هاشان بیشتر از این است و باید بیشتر فعال شوند و تحلیل و بیانیه و ... بدهند و با مردم ارتباط دائمی داشته باشند تا با تلاش همگی بتوان جریان رشد و پیشرفت جامعه مان را دامن زد و فردایی بهتر ساخت.

«وظیفه ما روایت از حق انسانی است، در هر جا و هر زمان»

گفتگو با اردوان روزبه، روزنامه‌نگار در حوزه حقوق بشر



آیدا سعادت - حسام میثاقی

کمیته گزارشگران حقوق بشر - اردوان روزبه روزنامه‌نگاری است که فعالیت‌اش به دو دهه حضور در حوزه‌های آسیب‌شناسی اجتماعی و حقوق بشر بر می‌گردد.

به نقل از ویکی‌پدیا، او روزنامه‌نگار و محقق در حوزه آسیب‌های اجتماعی و تهیه‌کننده رادیو است. وی هم‌چنین در حال حاضر سردبیر رادیو کوچک است. روزبه در طول پنج سال گذشته به صورت تخصصی بر روی حوزه‌های حقوق بشری در ایران کار کرده است. در سال دو هزار نه میلادی وی تهیه‌کننده مجموعه برنامه‌هایی در رادیو زمانه، تحت عنوان سی سال حقوق بشر در ایران بوده است که به شکلی گسترده به بررسی موارد نقض حقوق انسانی در ایران پرداخته است. این روزنامه‌نگار با انتشار خبرها و گزارش‌هایی در زمینه حقوق اقلیت‌های دینی و قومی در ایران، فعال‌های دانشجویی و زندانی‌ها در عرصه اطلاع‌رسانی در حوزه حقوق بشر صاحب‌بیش از صدها مقاله و گزارش است. گفت‌وگویی که در پی می‌آید نشستی با این روزنامه‌نگار است.

به عنوان فردی که سال‌های متمادی در حوزه رسانه‌های مطرح در فضای اینترنت به فعالیت پرداخته‌اید پرداختن به مبحث حقوق بشر و ترویج آن را در این حوزه چطور ارزیابی می‌کنید؟

پرداختن به موضوع حقوق بشر در حوزه رسانه‌ها از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین و بیش‌ترین موثرترین روش‌هایی است که به واسطه آن همه انسان‌ها بتوانند به حقوق حقه خودشان آشنا شوند. در این صورت افزایش میزان دسترسی به آن با شناخت ارزش‌هایش و هم‌چنین انتقال دانسته‌ها به دیگران از ثمرهای مهم این حرکت‌های رسانه‌ای است.

اما باید اشاره کرد جریان انتشار دانسته‌ها و رد و بدل کردن اخبار در حوزه حقوق انسانی در بین افراد جامعه ایرانی به طور حتم جریان نو پا و ناورسته‌ای است. در نظر داشته باشید که پیش از گسترش امکان‌های دستیابی به شاهراه‌های اطلاعاتی در جهان و گسترش این گونه‌ی خانه به خانه خبر و انتشار آن، باید به برخی رسانه‌های کم‌سرعت و یا رسمی داخلی و خارجی بسنده می‌شد.

خبر یک رسانه خارجی که گاهی با لحاظ کردن مسایل سیاسی خبری محدود بود و اخبار دگر شکل یافته داخلی تنها منبع‌های دانستن بود و در این شرایط است که می‌بینید، خبر اعدام‌های سال شصت و هفت بعدها توسط کسانی از نزدیکان این افراد و بعد از خروج از کشور منتشر می‌شود. شاید بسیاری از وقایع سال‌های دهه شصت در ایران علی‌رغم نقض متعدد حقوق انسانی هنوز نیز تصویر روشن و افشاگرانه از آن به چشم نمی‌خورد.

امروز به نظر می‌رسد با توجه به فرصت‌های به وجود آمده باید از امکانات لازم کمال بهره را برد. موضوع این نیست که جنجال رسانه‌ای به راه انداخت، بلکه باید موشکافانه اجازه نداد هیچ حادثه‌ای که در آن نقض حقوق انسانی شهروندان مشهود است از زیر چشم رسانه در برود.

باید آن قدر گفت و نوشت تا این نگرانی همیشه وجود داشته باشد که دستگاه‌هایی که خود را بی‌ناظر می‌دانند دست‌کم ترس از انتشار در رسانه را داشته باشند. چیزی که امروز علی‌رغم فشارهای بسیاری که بر فعال‌های مدنی وارد شده است اما به هر حال یکی از نگرانی‌های دستگاه‌هایی بوده که به صورت سازمانی خود را جوابگوی هیچ جایی نمی‌دانستند.

کهریزک، زندان رجایی شهر، بازداشتگاه‌های غیرقانونی و رفتارهای خشونت‌آمیز امروز دیگر نمی‌تواند در پس پرده بماند.

باید این را فراموش نکنیم. وظیفه رسانه‌ای ما مبارزه بر علیه یا له کسی نیست. من به عنوان یک روزنامه‌نگار هیچ‌گاه در اندیشه مبارزه نیستم. برای من اطلاع‌رسانی صحیح، منطقی بی‌اغراق و به موقع یک رسالت و وظیفه است. حال شاید برخی این را یک مبارزه بدانند، آری این یک مبارزه برای از میان رفتن خشونت است نه یک گروه یا دسته و یا یک حاکمیت.

پیمان عارف در بند ۳۵۰ زندان اوین دچار حمله قلبی



کمیته گزارشگران حقوق بشر - عصر دیروز، سه شنبه ۱۷ فروردین ماه، پیمان عارف در بند ۳۵۰ زندان اوین دچار حمله قلبی شده و به بیمارستان مدرس منتقل گشت.

به گزارش منابع آگاه، پزشک متخصص، خواستار «بستری شدن» این فعال دانشجویی جهت بهبود نسبی وی شد اما عارف، «به خواست خود» ظهر امروز، از بیمارستان مرخص و به زندان اوین بازگشت.

به گفته خانواده این فعال دانشجویی، مسئولان زندان وی را با «دستبند و پایبند» به بیمارستان منتقل کرده‌اند. گفتنی است عارف، پیش از این نیز دچار عارضه قلبی شده بود و این امر نگرانی در مورد وضعیت وی را افزایش داده است. پیمان عارف، ۲۸ خردادماه در حال گذراندن خدمت سربازی در دفتر مطالعات آموزشی نیروی انتظامی استان گیلان، بازداشت و پس از دو روز به زندان اوین منتقل شد. پس از مدتی حکم ۱۸ ماه حبس وی که از پرونده قبلی برای او صادر شده بود، فارغ از اتهامات جدید به اجرا گذارده شد.

در ۱۳ اسفندماه، این فعال دانشجویی با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی به مرخصی آمد و در ۲۵ اسفندماه در آستانه عید نوروز به زندان اوین بازگردانده شد. عارف همچنین در رابطه با پرونده جدیدش به یک سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق و محرومیت مادام‌العمر از حرفه روزنامه‌نگاری و شرکت در احزاب سیاسی محکوم شد.

بهاره هدایت کاندید جایزه دانشجویی صلح



بهاره هدایت، کاندید جایزه دانشجویی «صلح» اتحادیه سراسری دانشجویان اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۰ شد.

خاتم هدایت، از سوی ۴۵ اتحادیه دانشجویی از ۲۷ کشور مختلف جهان، نامزد دریافت این جایزه شده است.

اتحادیه سراسری دانشجویان اروپا اعلام کرده است که وضعیت دانشجویان ایران را مدنظر دارد و بارها برخوردهای دولت جمهوری اسلامی با فعالیت‌های دانشجویی را محکوم کرده است.

در بیانیه این اتحادیه آمده که خاتم هدایت با وجود فشارهای وارده در زندان و تحمل سلول انفرادی، تاکنون از مبارزه دست برنداشته است.

بهاره هدایت، فعال دانشجویی که ۱۰ دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت شده است، با ۱۶ مورد اتهامی روبرو است.

خاتم هدایت پیش از این به جرم شرکت در جمعی در سال ۱۳۸۵ از سوی دادگاه انقلاب به دو سال حبس تعلیقی محکوم شده بود.

وی در تیرماه سال ۱۳۸۷ نیز به همراه محمد هاشمی، دیگر فعال دانشجویی، بازداشت و مدتی را در زندان به‌سر برده بود.

هم‌زمان با آغاز سال تحصیلی دانشگاه‌ها در ایران و افزایش اعتراض‌ها به نتیجه انتخابات، فشارها بر جنبش دانشجویی افزایش یافته است.

در این مدت بسیاری از دانشجویان به کمیته‌های انضباطی احضار و با محرومیت‌هایی مواجه شده‌اند.

انتخابات در شهرستان ها نمی‌شود. حجم بسیاری از دستگیر شده‌گان در مشهد هنوز حتا شناسایی نشده‌اند. در اصفهان و در شیراز و یا برخی شهرستان‌های دیگر حوادثی رخ می‌دهد که در مورد آن صحبت نمی‌شود، این نتیجه غیر حرفه‌ای برخورد کردن با جریان اطلاع رسانی در حوزه حقوق بشر است. از طرفی یک موضوع را نباید فراموش کرد. نقض حقوق بشر فقط محدود به ایران و جریانات بعد از انتخابات آن نیست. موضوع حقوق انسانی بحثی جهان شمول است که با جدیت در همه ابعاد و همه کشورها توسط فعالان مدنی و رسانه ای باید پیگیری شود فارغ از رنگ، ملیت و مذهب. این پیگیری همه جانبه محصولی خواهد داشت که برای تمامی انسان‌ها مفید است. حساسیت بر روی حقوق انسانی فقط نباید به یک دوره و یک جریان محدود شود. این جاست که ضرورت حضور گروه‌های رسانه‌ای حرفه‌ای، جهان شمول و پیگیر به صورتی تخصصی احساس می‌شود



با توجه به تفاوت‌های نگرش رسانه‌ها در این زمینه، انتظارات برآورده می‌شود؟

بدیهی است باید در نظر داشت راه - علی رغم این که تلاش‌هایی شده است- هنوز ابتدایی است و نیاز به پیگیری و مدیریت و برنامه‌ریزی مداوم دارد. نباید فراموش کرد حوادث بعد انتخابات ایران شکل تازه‌ای به این حرکت داده است. اما گروهی نیز از این فرصت فقط بهره خود را می‌برند. افرادی که از این آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند. آن‌هایی که حقوق انسانی را فرصتی برای پاکسازی سابقه خود می‌یابند یا موج را به سمتی می‌برند که جریان سیاسی خود را مطرح کنند. یا تسویه حساب‌هایی را به راه بیندازند. این جا باید هشدار داد که موضوعات حقوق بشر تابع سیاست و یا شرایط و یا منافع گروهی خاص نیست و مجزا کردن حرکت‌های سیاسی از این جریان به نظر من اهمیت ویژه‌ای دارد. رسانه‌های مستقل و فعال در این زمینه باید هدایت این جریان را بر عهده داشته باشند و باید تلاش کنند این حرکت فرصتی برای جریان‌های سیاسی و یا فرصت خواهان نشود.

در ماه‌های اخیر شاهد برخورد جدی مقامات امنیتی و انتظامی با فعالین حقوق بشر و فعالین حوزه رسانه‌های اینترنتی در ایران بوده‌ایم. رسانه‌های حامی دولت از بازداشت سی نفر از این افراد فعال به عنوان دست اندرکار پروژه بی‌ثبات سازی و جنگ سایبری آمریکا یاد شد. این برخوردها در عین حال که مدافعان حقوق بشر را با فشارهای امنیتی و بازداشت و پلاک‌بندی در زندان مواجه کرد به فعالین دیگر در حوزه رسانه‌های اینترنتی نیز تسری یافت. این برخورد را چطور ارزیابی می‌کنید و علت چنین برخورد قهری با فعالیت‌های رسانه‌ای و مدنی را چه می‌بینید؟

به نظر می‌رسد موج‌هایی که از درون حاکمیت هر از گاهی به بیرون ایجاد می‌شود زاینده اندیشه‌های بی‌تدبیر و بدون آینده‌نگری حتا برای خود حاکمیت است. این موضوع شاید ناشی از چندگانگی عوامل تصمیم‌ساز در درون یا ناشی از نوعی خود بزرگ‌بینی و یا شاید هم محصول مشاوره‌های غیر خردمندانه‌ای باشد که پیش از این بارها نیز شاهد آن بوده‌ایم.

انتصاب به یک جریان برای ایجاد رعب و نگرانی و یا پرونده سازی با اتکا به جریان‌های عامه‌پسند در حقیقت دیگر خریدار ندارد.

روزگاری پیش از این اگر اندیشمندی را دستگیر می‌کردند سعی می‌شد چهره‌ای مخدوش از او به جامعه ارایه شود. مصرف مواد مخدر و یا رابطه نامشروع و یا برانگیختن حساسیت‌هایی که در جامعه بود، می‌توانست فرد را در افکار عمومی به محاکمه بکشد که خود کمک بزرگی به حذف یک اندیشه، ایده و یا یک فرد جریان‌ساز بود. اما وقتی این روش بیش از حد به کار گرفته شد کم‌کم باور عموم جامعه نیز بر این رسید که: چرا هر که حرف می‌زند یا وابسته است و منحرف اخلاقی و یا معتاد و وطن فروش؟

به نظر شما اطلاع رسانی و تئویر افکار عمومی در حدی که انتظار می‌رود در این حوزه انجام می‌شود؟

باید به روشنی بگویم نه! ما هنوز به صورت هدف‌مند و با برنامه نتوانسته‌ایم راوی موارد نقض حقوق بشر در ایران باشیم. باید به این اندیشید که متأسفانه هنوز در مورد نقض حقوق انسانی کسانی که نام و نشانی ندارند و یا به هر روی بر تئویر خبرها نیامده‌اند هیچ اطلاع رسانی انجام نمی‌شود.

به خاطر دارید چندی پیش نامه‌ای گروهی از زندانیان موسوم به زندانیان گمنام حوادث اخیر منتشر شد. این نامه اشاره به همین موضوع داشت که زندانیانی که به هر روی از شهرت نسبی و یا ارتباطی برخوردارند وضعیت شان از سوی رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری بیشتر دنبال می‌شود و تلاش مجدانه‌ای در انتشار مشکلات آنان بوده است اما در مورد این زندانیان گمنام این حساسیت وجود نداشته. اما سوال این است آیا رسانه‌ها به دنبال مشکلات مردم عادی و کوچک بازار هستند که نه روزنامه نگارند و نه فعال مشهور مدنی؟

شک نباید کرد که شرایط این افراد از جهت این که اطلاعی از وضعیت شان نیست به مراتب سخت‌تر از افراد شناخته شده است و به نظر من رسانه‌های پیگیر در این بخش کم توجهی کرده‌اند.

میزان کارایی و اثر بخشی فعالیت رسانه‌های آنلاین در این حوزه بر فضای زندگی واقعی مردم را چطور ارزیابی می‌کنید؟

امروز بی‌اغراق دیگر زندگی مجازی را نمی‌توان از زندگی فیزیکی غیر مجازی مجزا کرد. دوره‌های گذشته انتخابات در ایران را به خاطر دارید؟ روش‌های تبلیغ و حضورهای فیزیکی کاندیداهای شرکت کننده، پوستر و عکس و مراسم اما در دور دهم انتخابات پر حادثه ریاست جمهوری ایران به طور دقیق می‌شود گفت ما شاهد تاثیر فضای بر خط بر روی جو حاکم در کشور بودیم.

بی‌پروایی نیست اگر بگویم این دور بسیاری از حوادث ناشی از حضور پر رنگ رسانه‌های برخط و اجتماع‌های مجازی بود. من از پیش از انتخابات به صورت آرشویی نامه‌های الکترونیکی و پیام‌ها را نگاه داشته‌ام. چیزی در حدود بیست هزار نامه. دعوت‌ها، خبرها، پیام و گزارش‌های موبایلی و توییتری از لحظه‌های درگیری در تهران و شهرهای دیگر. به نظر من این تاثیر کمی نیست. باید توجه کرد که این رشد رو به افزایش است. درست است که امروز بستن مسیرهای اینترنتی، فیلتر کردن ده‌ها هزار سایت و رسانه بر خط گواه همین اقتدار رسانه‌ای است اما نباید فراموش کرد این بار تکنولوژی به همراهی حرکت مردم ایران آمده است. آزاد شدن سرویس‌های گوگل که به دلیل تحریم ایران برای کاربران ایرانی غیر قابل دسترس بود. توییتر و فیس‌بوک و دیگر جریان‌ها که جبران کننده عدم امکان انتشار نشریه‌های داخلی بوده همه نشان از این دارند که این امکانات می‌تواند فرصت‌هایی برای همه باشد، حتا کسانی که منتقد نظر اعتراضی مردم هم هستند.

البته بگذارید اشاره‌ای نیز داشته باشم. در واقع به نظر من حاکمیت در این جریان‌ها نقش بسیار مهمی را بازی کرد. این که امروز بالاترین تعداد بلاگر را ایرانی‌ها از آن خود کرده‌اند و یا هزاران هزار پایگاه خبری و اطلاع رسانی پارسی به راه افتاده و یا این که هر جوانی امروز با دوربین یک رسانه است، خود از نتیجه‌های کم درایتی حاکمیت در ایران است. حجم بالای توقیف رسانه‌ها در ایران و افزایش فضای پلیسی و نظارتی بر روی نشریه‌هایی که به نوعی نظام می‌توانست بر آن‌ها نظارت منطقی داشته باشد، باعث این شکل گیری نوین شد.

ما داریم در مورد شکلی تازه‌ی زندگی شهروندی صحبت می‌کنیم که یک موبایل با دوربینی ساده، یک وبلاگ و یک خط اینترنت‌اش می‌تواند بی‌پروا سازمانی اطلاع رسانی به حساب آید که دیگر برای حاکمیت در ایران نیز قابل ردیابی نیست.

خبرنویسی و گزارش‌گری در زمینه حقوق بشر به نظر شما باید چه تفاوت‌هایی با اخبار سایت‌های سیاسی که گاهی به مقوله حقوق بشر هم می‌پردازند داشته باشد؟

بحث حقوق انسانی و حقوق بشر حوزه‌ای اختصاصی به نظر من می‌آید که پرداختن گذرا و غیر حرفه‌ای به آن می‌تواند طبعات غیر مناسبی را هم در بر داشته باشد.

پرداختن به شایعه‌ها و یا اخبار نادرست در این حوزه و بعد عدم صحت خبر و یا قلو شدن در آن اولین ثمرش عدم اعتماد مردم به اخباری است که در این زمینه می‌شوند. بسیاری از موارد شاهد بوده‌ایم خبری که حتا تاثر برانگیز هم به نظر رسیده است بعدها انکار شده و یا صحت آن قابل تایید نبوده است. اولین نتیجه‌های این جریان این است که با ایجاد عدم اعتماد جدیت در پیگیری از سوی مخاطب کاهش می‌یابد.

امروز شما شاهد هستید که توجه جدی به زندانیان و دست گیر شده‌گان پس از

برگزاری اولین جلسه دادگاه محمد یوسف رشیدی



کمیته گزارشگران حقوق بشر - اولین جلسه دادگاه محمد یوسف رشیدی، از فعالان دانشجویی طیف چپ روز دوشنبه ۲۴ اسفند در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به قضاوت پیرعباسی برگزار شده است.

به گزارش منابع آگاه، دادگاه این فعال دانشجویی بدون حضور وکیل برگزار شده و قرار است جلسه دوم دادگاه روز ۱۲ اردیبهشت برگزار شود. رشیدی در دادگاه، تمامی اتهامات را رد و تقاضای «استمهال» کرده است.

گفتنی است این فعال دانشجویی تا ۲۰ فروردین جهت معرفی وکیل به دادگاه انقلاب فرصت دارد.

رشیدی دانشجوی رشته کامپیوتر دانشگاه پلی‌تکنیک، و سردبیر نشریه «فریاد» است. وی نزدیک به دو ماه را در انفرادی به سر برده و سپس به بند ۳۵۰ منتقل شد. این فعال دانشجویی مدتی را نیز در اعتصاب غذا به سر برده بود.

محمد یوسف رشیدی، ششم آذرماه با حکم دادرسی انقلاب شهرستان نوشهر در منزل پدری‌اش بازداشت و پس از سپری کردن دو روز در بازداشتگاه نوشهر به زندان اوین منتقل شد. این فعال دانشجویی در شامگاه ۲۴ اسفند با تودیع وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شد. وی همچنین از سوی کمیته انضباطی دانشگاه امیرکبیر، مجموعاً به پنج ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده است.

آمریکا غلطی نمی تواند بکند

واکنش احمدی نژاد به مواضع اخیر اوباما



اخبار روز:

اخبار روز: محمود احمدی نژاد در واکنش به مواضع اخیر اوباما رئیس جمهور آمریکا در مورد ایران، روز چهارشنبه در ارومیه گفت: آمریکا غلطی نمی تواند بکند.

به گزارش جام جم آنلاین به نقل از واحد مرکزی خبر، احمدی نژاد در جمع طرفدارانش در استان آذربایجان غربی احمدی نژاد با انتقاد شدید از رئیس جمهور آمریکا به دلیل آن چه وی «اظهارات مداخله جویانه» می خواند، گفت: اوباما با شعار تغییر به میدان آمد، اما اکنون ادعا می کند کشورهایی که تابع ما نیستند با سلاح اتمی و شیمیایی تابع خود خواهیم کرد.

احمدی نژاد افزود: وی قول و تعهد داد رفتار غلط و ضد انسانی دولت های قبلی را جبران کند اما متأسفانه خبری که دیروز منتشر شد برخلاف این مطلب است. احمدی نژاد با بیان اینکه اوباما ملت هایی را که زیر بار زور نمی روند و در برابر زیاده خواهی و تجاوزگری های او می ایستند به استفاده از سلاح اتمی و شیمیایی تهدید کرده است گفت: ما این مطلب را به حساب ناپختگی و ناشی گری آقای اوباما می گذاریم.

وی با بیان اینکه اوباما در این شرایط نمی تواند تصمیم درستی بگیرد گفت: از روزی که وی آمد عده ای معتقد بودند آقای اوباما نقش یک ماسک و نقاب را ایفا می کند و او را برای فریب ملت ها آورده اند.

احمدی نژاد سخنان اخیر اوباما را ناشی از فشار گروه های صهیونیستی دانست و گفت: آمریکا نمی تواند هیچ غلطی بکند.

این موج هم چنان ادامه یافته است. از موضوع های خانوادگی فلان عضو هیئت دولت اصلاحات، ورود به حریم شخصی تا بر ملا کردن عکس های خصوصی دیگر اندیشی که به صورتی «اتفاقی» به بیرون درز کرده است.

انتصاب فعال های مدنی به جریان های خارج از کشور و یا عنوان هایی نظیر انتصاب به سازمان های بدنام و یا افراد خاص همه در همان مسیر قدیم است. بی شک نظام اگر منطقی بخواهد برخورد کند باید شنونده این نظرها و گریه ها باشد.

سوال این است که آیا کسی که روایت کننده و منعکس کننده یک حادثه نقض کننده حقوق بشر است متهم است یا کسی که بانی و ایجاد کننده آن است؟ مثالی بیاورم، سال هفتاد و هفت -۱۳۷۷- من سردبیر نشریه ای در ایران بودم، این نشریه تخصصی آسیب شناسی اجتماعی توقیف شد، اتهام من انتشار گزارشی در مورد فساد و فحشایی سیستماتیک در یکی از مناطق ایران بود. در آن زمان به خاطر دارم پیش از انتشار عمومی بارها به مسوول های ذیربط در این خصوص هشدار داده و به صورت بولتن نوشته ها و سندها را در اختیار آن ها قرار داده بودم، اما هیچ توجهی به این نشده بود که برخی از آقا زاده ها مروج فحشا در آن منطقه بودند. پس از انتشار عمومی در واقع این من بودم که به جرم رواج فساد و فحشا محاکمه می شدم.

این درست همان شرایط است. امروز تمامی آن هایی که راوی نقض حقوق انسانی در ایران هستند به نوعی دستگیر، محاکمه یا زندانی می شوند و از سوی سازمان های جریان ساز در بخش های مدیریتی نظام در سپاه و دیگر ارگان های مربوطه پرونده سازی هایی را آغاز می کنند و با دستیابی به اطلاعات شخصی یا یافتن نقص در فردی، داستانی زنجیره وار از رابطه گروه هایی با جریان های زیر سوال درست می کنند تا همه را در مظان اتهام قرار بدهند.

این برخوردها ناشی از حساسیت حاکمیت به فعالیت هایی است که فعالان رسانه ای و مدنی در خصوص انعکاس این قبیل اخبار دارند. بسیاری از افراد در درون حاکمیت خود لابی های اقتصادی کلان با عوامل زیر سوال دارند. باندهای فساد که در درون کشور کار صادرات زنان ایرانی را انجام می دهند یا فروش بسیاری اشیا عتیقه که توسط همین ارتباط های مافیایی انجام می پذیرد، چرا این موارد موضوع حساس برای ارتش سایبری نیست؟ چرا کسی نگران گسترش روز افزون مواد مخدر صنعتی در ایران نیست؟ چرا، چون این موارد نمی تواند جامعه جهانی را نسبت به ایران حساس کند.

در نهایت باید فراموش نکرد امروز عمل کرد سازمان ها و فعالان در زمینه انتشار موارد نقض حقوق انسانی مهم است. شاید همیشه از این روش های سندسازی و یا پرونده سازی بر علیه فعال ها استفاده شود، اما مهم این است که این حرکات های بشر دوستانه، فعال، شفاف و بدون وابستگی باشد.

با توجه به ابزارهای محدود و موجود برای پوشش اخبار و رویدادهای مربوط به حوزه حقوق بشر، چه راهکارها و یا ایده هایی می توان مطرح کرد؟

ساده ترین راهها اطلاع رسانی عمومی با هدف رشد سطح دانش مردم در این زمینه است. شما هر چه خبرنگار در مناطق داشته باشید و با هر چه کسانی باشند که دسترسی هایی به اطلاعات داشته باشند، نمی توانید به اندازه مردم که کثیر هستند و هم در همه مناطق حضور دارند به دانسته ها دسترسی داشته باشید. بهترین راه آگاهی مردم و ارتباط با یکدیگر و آموزش حقوق شهروندی است. اگر هر شهروند یک رسانه باشد و اگر هر شهروند بتواند به حقوق خود آشنایی داشته باشد، می تواند تشخیص دهد در کجا نقض حقوق انسانی رخ داده است. تمام رسانه های فعال در این زمینه باید بتوانند آموزش بدهند و اطلاع رسانی کنند. از سویی با یادگیری شهروندان در حوزه های حقوق زنان، کودک، شهروندی و شناخت قوانین و روشن گری با این شعار که بیاموزیم: دانستن حق ماست و حقوق ما سهم ما هستند» بی شک این مسیر محدود به یک فرد و یک گروه نخواهد بود و از سویی حاکمان در هر جایی از این کره خاکی می آموزند مردمشان به حقوقشان آشنا هستند و آن ها در هر گوشه ای راوی یک تخلف می توانند باشند.



گزارش تصویری قیام در قرقیزستان

منبع: اخبار روز



جنگ‌های خیابانی قرقیزستان، ۴۰ کشته، ۴۰۰ زخمی



دو پیچه وله

در پایان یک جنگ خیابانی ۲ روزه، رسانه‌ها در بیشکک، پایتخت قرقیزستان، اعلام کردند که دانیار اوسینف، نخست‌وزیر این کشور، استعفای خود را تسلیم رئیس‌جمهور کرده است. درگیری‌ها دست‌کم ۴۰ کشته و ۴۰۰ زخمی برجای گذاشت.

خبرگزاری آلمان شامگاه چهارشنبه به نقل از رسانه‌های قرقیزستان، خبر سقوط دولت را در بیشکک اعلام کرد. رسانه‌های محلی به نقل از "تیمر ساریف" رهبر مخالفان نوشتند که دانیار اوسینف استعفای خود را تسلیم رئیس‌جمهور کرده است. این خبر هنوز رسماً تایید نشده است. تعداد کشته‌شدگان ناآرامی‌ها را دولت ۴۰ نفر و مخالفان دست‌کم ۱۰۰ نفر اعلام کردند. در این درگیری‌ها همچنین ۴۰۰ نفر زخمی شدند که دست‌کم ۸۵ پلیس در میان آنان هستند.

روز چهارشنبه (۷ آوریل) هزاران تظاهرکننده خشمگین در پایتخت، به مراکز دولتی حمله بردند و دفتر دادستان کل و تلویزیون دولتی را به آتش کشیدند. در بیشکک پلیس به روی تظاهرکنندگان آتش گشود. در دو شهر دیگر قرقیزستان نیز درگیری‌های خونین مشابهی روی داد.

سرنوشت مبهم وزیر کشور

خبرگزاری‌ها به نقل از "شامل مراد" یکی از مخالفان فعال نوشتند که "ملدوموسا کنگاتیف" وزیر کشور قرقیزستان، در شهر تالس واقع در ۳۰۰ کیلومتری غرب بیشکک به وسیله مخالفان زخمی شده و بعداً جان سپرده است. اما سرویس اینترنتی "فرغانه" که از اعتبار جهانی برخوردار است، نوشت که وزیر کشور زنده مانده است.

درگیری میان تظاهرکنندگان و پلیس، پیش از بیشکک، روز سه‌شنبه در تالس آغاز شد. تظاهرکنندگان استاندار ایالت را به گروگان گرفتند. وی پس از چند ساعت به وسیله نیروهای پلیس آزاد شد. مردم در اعتراض به افزایش بهای برق و سوخت خانگی به خیابان‌ها ریخته بودند.

نقش رسانه‌های روسی

دولت قرقیزستان رسانه‌های روسی را که در این جمهوری صاحب نفوذ هستند، مسئول خونریزی‌ها معرفی کرد. بعد از ظهر چهارشنبه ولادیمیر پوتین، نخست‌وزیر روسیه، این اتهام را رد کرد و گفت که دولت و اتباع روسیه هیچ دخالتی در ناآرامی‌ها نداشته‌اند.

رسانه‌های روسی پیش از درگیری‌ها با لحنی کم‌سابقه "قربان‌بک باکیف" رئیس‌جمهور قرقیزستان را به باد انتقاد گرفته بودند. خود پوتین نیز آقایف را متهم کرده بود که خطاهای عسکر آقایف، رئیس‌جمهور پیشین را تکرار می‌کند. عسکر آقایف پنج سال پیش به دنبال تقلب در انتخابات در جریان جنبشی که به "انقلاب لاله‌ها" معروف شد، سقوط کرد. روسای جمهور فعلی و پیشین قرقیزستان، هردو به خودکامگی، فساد و ایجاد اقتصاد آفزاده‌ها متهم شده‌اند. گیدو وستروله، وزیر خارجه آلمان، ضمن ابراز نگرانی شدید نسبت به ناآرامی‌های قرقیزستان، از دولت و مخالفان خواست که دست از خشونت بردارند.

کاخ سفید رویدادهای قرقیزستان را با نگرانی بسیار دنبال می‌کند. پایگاه‌های آمریکایی مستقر در خاک قرقیزستان، نقش پشت جبهه نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان را به عهده دارند.

پیروزی مخالفان در قرقیزستان در پی درگیری شدید

اخبار روز:

• بر اساس گزارش ها، قربان بیک باقی اف، رئیس جمهوری قرقیزستان از بیشکک، پایتخت فرار کرده است و مخالفان او توانسته اند نهادهای دولتی را به کنترل خود در آورند ...

بی بی سی: بر اساس گزارش ها، قربان بیک باقی اف، رئیس جمهوری قرقیزستان از بیشکک، پایتخت فرار کرده است و مخالفان او توانسته اند نهادهای دولتی را به کنترل خود در آورند.

بر اساس گزارش ها، باقی اف توسط هوادارانی کوچک پایتخت را ترک کرده است.

رزا آتونبایوا، یکی از رهبران مخالفان چهارشنبه (۷ آوریل) گفت دانیار یوسنوف، نخست وزیر نیز استعفا داده است. آتونبایوا به خبرگزاری اینترفاکس روسیه گفت مخالفان دولت موقت تشکیل داده اند.

این رهبر مخالفان که پیشتر وزیر امور خارجه قرقیزستان بوده است، از وضعیت با مکان اختفای باقی اف ابراز بی اطلاعی کرده است.

خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش می دهد مخالفان مقر سازمان امنیتی را تصرف کرده اند.

گفته می شود رادیو - تلویزیون قرقیزستان هم به تصرف مردم معترض درآمده است.

در درگیری ماموران امنیتی و تظاهرکنندگان در این کشور آسیای میانه دست کم ۱۷ نفر کشته و بیش از ۱۴۰ نفر مجروح شده اند.

تظاهرکنندگان که از افزایش قیمت برق شکایت دارند، قربان بیک باقی اف را متهم به کوتاهی در مقابله با فساد کرده اند.

نا آرامی ها روز چهارشنبه از ساعات اولیه بامداد و با تجمع چند صد تن تظاهرکننده در برابر دفاتر یکی از احزاب مخالف دولت آغاز شد، اما با انتشار خبر بازداشت گسترده رهبران مخالفان معترضان در صدد راهپیمایی به سوی کاخ ریاست جمهوری بر آمدند.

اقدام پلیس برای متفرق کردن این تظاهرات با استفاده از گاز اشک آور و نارنجک بی حس کننده به بروز درگیری بین دو طرف منجر شد و این تظاهرات را به خشونت کشید.

اوضاع قرقیزستان از حدود یک ماه پیش و در پی درخواست احزاب و شخصیت های مخالف برای کناره گیری رئیس جمهوری نا آرام و با اعتراضات پراکنده مخالفان همراه بوده است.

آقای باقی اف حدود پنج سال پیش و در پی اعتراضات گسترده علیه عسگر آقاف، رئیس جمهوری وقت قرقیزستان که از حمایت روسیه برخوردار بود، به قدرت رسید.

اما به گفته مخالفان، نتوانست اوضاع اقتصادی این کشور را بهبود بخشد و با فساد گسترده اداری مبارزه کند.

خبرگزاری روسی نووستی: اپوزیسیون قرقیزستان از دولت خواست تا قدرت را به آنها تحویل دهد

اپوزیسیون قرقیزستان که طرفداران آن چند ساختمان دولتی را در بیشکک به تصرف خود در آورده اند از دولت این کشور خواست تا قدرت را به آنها تحویل دهد.

"امور بیک تکبایف" رهبر حزب اپوزیسیونی "آتامکن" در برنامه مستقیم رادیو تلویزیون دولتی قرقیزستان که به تصرف طرفداران اپوزیسیون درآمده اعلام کرد: "امروز ما از دولت می خواهیم که سلاح را بر زمین گذاشته و قدرت را به ما تحویل دهند".

از سوی دیگر سران اپوزیسیون از طریق همین شبکه از مردم کشور دعوت کردند که از غارت اموال عمومی و خصوصی خودداری نمایند.

"زین الدین کورمانوف" رییس مجلس قرقیزستان نیز اعلام کرد که ساختمان پارلمان در قرقیزستان که روز چهارشنبه به تصرف طرفداران اپوزیسیون درآمده کاملاً تخریب و غارت شده است.

وی به خبرگزاری "kg.۲۴" اطلاع داد: "کلیه کامپیوترها، اسناد، مبلمان، همه چیز به غارت رفته است. حال فقط جلسات را می توان به طور دستی اداره کرد. به جرات می توان گفت که ما به دوران جاهلیت انسان های اولیه باز گشته ایم".



مرگ زندانیان سیاسی بلوچ در بازداشتگاه اطلاعات

• شیرمحمد شه بخش یکی از زندانیان سیاسی بلوچستان به دلایل نامعلومی در بازداشتگاهی در اداره اطلاعات زاهدان جانباخت. پیش از این زندانی دیگری نیز در این بازداشتگاه جان خود را از دست داده بود ...

خبرگزاری هرانا: شیرمحمد شه بخش یکی از زندانیان سیاسی بلوچستان به دلایل نامعلومی در بازداشتگاهی در اداره اطلاعات زاهدان جانباخت این در حالی است که طی هفته های گذشته زندانی دیگری نیز در این بازداشتگاه جان خود را از دست داده بود، در حال حاضر وضعیت سایر بازداشت شدگان در این بازداشتگاه نگران کننده ارزیابی می شود.

بنا بر اطلاع گزارشگران هرانا، یک زندانی سیاسی بلوچ به نام شیر محمد شه بخش فرزند میرزا که گفته می شود تنها به دلیل رابطه خویشاوندی با یکی از اعضای اپوزیسیون بلوچستان بازداشت شده بود جان خود را در این بازداشتگاه از دست داد، بستگان نامبرده ضمن تأیید این خبر در گفتگو با هرانا مدعی شدند نامبرده بدون اطلاع خانواده در محل نامعلومی دفن شده و ماموران امنیتی تنها مرگ وی را به خانواده او اطلاع دادند.

همچنین در طی هفته های گذشته جوان دیگری به نام شاپور شه بخش فرزند غلامعلی که به اتهام مشابه بازداشت شده بود، در این بازداشتگاه جان خود را از دست داد، خانواده شه بخش مدعی وجود علائم ضرب و شتم و شکنجه بر پیکر فرزند خود شدند.

لازم به یادآوریست بازداشت گاه اداره اطلاعات زاهدان از لحاظ شرایط محیطی و رعایت قوانین به عنوان یکی از بدنام ترین بازداشتگاه های امنیتی کشور شناخته می شود.

در حال حاضر تعدادی دیگری از زندانیان سیاسی بلوچستان در این بازداشت گاه بسر می برند که نقطه اشتراک تمامی آنها وجود پیوند خویشاوندی با اعضای اپوزیسیون بلوچستان است.

اسامی این زندانیان که در معرض بد رفتاری، شکنجه و خطر مرگ قرار دارند عبارت است از:

- ۱- گل محمد شه بخش، فرزند الله داد
- ۲- دین محمد شه بخش، فرزند خدا داد
- ۳- خالد شه بخش، فرزند یوسف
- ۴- عبیدالله شه بخش، فرزند حاجی محمد
- ۵- مهرالله شه بخش، فرزند حاجی فقیر
- ۶- عطاء الله شه بخش، فرزند ولی محمد
- ۷- امان الله شه بخش، فرزند دین محمد
- ۸- رحمان شه بهش، فرزند نورمحمد
- ۹- ناصر شه بخش



مقالات و مصاحبه ها

آن ها توانستند، ما هم می توانیم! نتیجه گیری هایی از تعویض قدرت در قرقیزستان اخبار روز - یادداشت سیاسی

مخالفین در قرقیزستان به دنبال چند هفته اعتراض و ناآرامی روز چهارشنبه با قیامی چند ساعته، مراکز قدرت را تسخیر کرده، کنترل رادیو و تلویزیون را در اختیار گرفتند، رئیس جمهور مستبد را فراری داده و قدرت را به دست گرفتند.

هدف این یادداشت، بررسی سیاست ها و برنامه های اپوزیسیون سابق که حالا تبدیل به قدرت حاکم شده، نیست، توجه بر یک نکته ی بدیهی است. مردمی حکومتی را نخواستند و چون به خواسته های آن ها تسلیم نشده است، آن را برکنار و سرنگون کرده اند. بدیهی ترین و اولیه ترین حقی که هر مردمی باید از آن برخوردار باشند. اما متأسفانه این حق از جانب نه تنها حکومت ایران، که اپوزیسیون اصلاح طلب آن هم به رسمیت شناخته نمی شود. مقایسه ای بین آن چه مردم قرقیزستان کردند و آن چه ما کرده ایم و در حال انجام آن هستیم، برای جنبش ما که درگیر مبارزه برای پایان دادن به حکومت استبدادی است، می تواند از هر نظر مفید به فایده باشد.

تصور کنیم اپوزیسیون اصلاح طلب مورد اشاره ی ما، اگر در قرقیزستان و پایتخت آن بیشکک یافت می شد، در برابر این حوادث چه موضعی اتخاذ می کرد؟ می توانیم حدس بزنیم: هشدار هزار باره در مورد پرهیز از خشونت، داستان سرایی هایی بی پایان در نفی «براندازی» و «سرنگونی طلبی» و انقلابی گری و موارد دیگری که از فرط تکرار گوش های همه ی ما ایرانیان از آن ها پر است. تصور کنیم اگر مردم قرقیزستان به این رهنمودها گوش می دادند و تن می سپردند، حالا در این کشور وضعیت به چه قرار بود؟ رئیس جمهور فراری همچنان در کاخ خود نشسته و اوضاع تغییری نکرده بود و رهبران اپوزیسیون مورد اشاره، همچنان در انتظار اصلاح امور، روزگار می گذراندند. اما در قرقیزستان رهبرانی وجود داشتند که مصمم بودند و یک «خشونت چند ساعته» به زندگی یک دیکتاتوری پایان داد.

هدف ما نه تبلیغ خشونت است و نه دعوت به جنگ مسلحانه، دموکرات ها هرگز طرفدار جنگ مسلحانه و خون ریزی نیستند، آن ها تلاش می کنند با تعویض حکومت، به خشونت مستمر و سرکوب و خون ریزی که سی و یک سال است بر کشور ما حاکم شده، پایان دهند. برای هزارمین بار باید تکرار کرد، حکومت ها هستند که به درجه ی زیادی شیوه ی مبارزه را تعیین می کنند و گوش حکومت های مستبد، متأسفانه تا آخرین لحظات بر توصیه های خیرخواهانه بسته است. این واقعیت را هرگز نباید از نظر دور داشت و در دنیای سیاست اسیر تخلیاتی شد.

افراط گرایی در مبارزه ی سیاسی نتیجه ی معکوس و ناموفقی به همراه دارد. محروم کردن خود از امکانات متنوع و گسترده ای که لازمه ی هر مبارزه ی سیاسی است، نتیجه اش به سود حکومت دیکتاتوری تمام می شود. اسیر ماندن در توهم اصلاح حکومتی که نمی خواهد اصلاح شود و پافشاری بیمارگونه بر شیوه های انفعالی که به اشتباه «مبارزه ی مسالمت آمیز» خوانده می شود، محروم کردن مردم از حق دفاع از خود در برابر سرکوبگران که باز به اشتباه «مبارزه ی خشونت آمیز» نام گرفته شده، از جمله اشتباهات مهلکی است که جنبش سبز در ایران را به بن بست کشانده و در موقعیت دشواری قرار داده است. حاکمیت این اندیشه ها بر مبارزه ی سیاسی، فرصت های بزرگی را از جنبش سبز گرفته است و اگر این تفکرات همچنان بر مبارزه ی مردم ایران حاکم باشند، فرصت های بزرگتری را هم خواهند گرفت.

«براندازان» آدم هایی عجیب و غریب نیستند. همین مردم عاصی و ناراضی و معترض قرقیزستان هستند، می توانیم ما ایرانیان باشیم. حوادث قرقیزستان برای مردم ما مهم است و باید به دقت دنبال شود، زیرا نشان می دهد به غیر از آن چه که اصلاح طلبان ما می گویند و می نویسند و عمل می کنند، راه های دیگری هم برای مقابله با استبداد و دیکتاتوری وجود دارد.

حوادث قرقیزستان باید به حکومت ایران هم درس بدهد. آن ها نباید خیال کنند مردم کشور ما تا ابد گرفتار نصایح منفعلانه ای که به اسم «اصلاح طلبی» به خورد آن ها داده می شود و ترس از قدرت سلاح حکومت باقی خواهند ماند. حکومت امروز با مقاومت در برابر خواسته های مردم و سرکوب بیرحمانه ی آن ها دارد فریاد خود را هم رقم می زند. حکومت ایران نمی تواند در برابر خواست مردم برای استقرار دموکراسی در کشور برای همیشه مقاومت کند، اما می تواند تعیین کند که این تحول به طور مسالمت آمیز صورت بگیرد و شانسی برای ادامه ی زندگی پایوران حکومت در ایران باقی بگذارد یا آن که آتش انتقام خلق بنیانشان را بسوزاند.

ایران با «جمهوری ایرانی» بر پا می خیزد ۴ - مقدس بودن زندگی در زمان یا "سکولاریته" رضا ایرانی

اخبار روز:

• نیاز ما، اندیشیدن در مفهوم «زندگی» در زمان» در فرهنگ ایرانی است. این ساده اندیشی خواهد بود که کسی تصور کند با سکولاریته غربی، و یا آوردن بند «جدایی حکومت از دین» اسلام و متولیان رنگارنگش، از میدان بدر خواهند رفت ...

«جمهوری ایرانی». فردا، بر شالوده «مقدس بودن زندگی در زمان» که بزرگترین ارزش فرهنگ انسان دوست و جهانی ایران است، برپا خواهد گردید. انسان ایرانی، دیگر در میهن اش، نه برطبق «خواست» این ایله، و آن ایله، و نه برطبق «خواست» این حزب و آن گروه سیاسی، یا «راهبر» و امام و شاه، و یا شریعت اسلام، و یا این و آن آموزه، که آنطور که خود می خواهد، آنطور که خود او «معین» خواهد کرد، آنطور که بن اوست، «زندگی در زمان» را بمعنای واقعی آغاز خواهد نمود. زندگی درست آن زمان «اصالت» به سرفتن رفته اش را باز می یابد. ایرانی دیگر لزومی بر دور انداختن زندگی خود برای «حقیقتی الهی و آسمانی» نمی بیند چون از این پس، معیار ارزش زندگی اش، در «پیدایش» خود اوست، در شکوفایی بن زندگی اش در خود، در این گیتی است. او دست رد به آخرت، به اراده و مشیت الهی و هر آنچه به نام «حقیقتی» فراسوی زندگی اوست، می زند. او تنها به ارزش زندگی، یعنی به پروردن و نگاهبانی زندگی، که چیزی جز دادن امکان پیدایش بن زندگی، تک تک افراد در گیتی نیست، می اندیشد. «زمان» برای او بریده و پاره شده نیست که دو گیتی با اراده ی «الاهی» خلق شود، و یکی را «فانی» و «لهو» و لعب» بنامد و یکی «ارستگاری از گناه» باشد! «زندگی بخودی خود برای ایرانی مقدس است». به سخنی دیگر در ذهنیت انسان ایرانی این دگرگونی و جایجائی ارزش زندگی پدیدار گشته و با دست کم در حال پدید آمدن است که «زندگی در همین گیتی» و یا «زندگی عوامی» است که بزرگترین ارزش را دارد. این معنای سکولاریته است.

چرا ما اصرار می ورزیم که مفهومی ساده را دشوار سازیم؟ آیا این همه «هوچی گری» و فریاد «سکولار، سکولار» سردادن، تنها برای پوشانیدن از خویش فکر نکردن است؟ یا تنها برای نادیده انگاشتن سترونی خود؟ و گر نه ما واقعا چه نیازی به این اصطلاح غربی داریم؟ هزاره ها ایرانیان «سکولار» بوده اند و سکولار می اندیشیدند و سکولار زندگی می کردند. تنها این اصطلاح را بکار نمی بردند، و اساسا محتویات سیاسی و اجتماعی و دینی خود را به گونه ای دیگر بیان می کرده اند. آنها برخلاف ما که امروزه بیشتر با مفاهیم سر و کار داریم و تلاش در پرسش و اندیشیدن با مفاهیم می کنیم، در «تصاویر» می اندیشیده اند، و یا به سخنی دیگر «صورت اندیش و نقش اندیش» بوده اند، ولی اکنون ما این شیوه ی اندیشیدن را، به نام «تخیل پردازی» و «خرافه»

خوار می‌شماریم، زیرا به ژرفای آن آشنا نیستیم. غافل از آنکه این ما هستیم که در خرافات امروزی مان بسر می‌بریم، و تنها از آن خبر نداریم. البته در جهان امروز نیز، این نقش‌اندیشی نه تنها پایان نیافته، که کماکان ادامه داشته و گرنه این همه نقاشی و تصویر، و تابلوهای تبلیغات و تلویزیون و سینما، موردی نداشت. نمونه‌ای می‌آورم تا خواننده ژرف‌بین با مقصودم آشنا گردد؛ مفهوم «خدا»، با تصویر «خوشه» برابر نهاده و اندیشه می‌شد، دانه‌های این خوشه، جمع و پیوستگی همه جانداران و مردمان گیتی، و یا «جانان» گرفته می‌شد و پدید آمدن این «نقش‌اندیشی»، برابری و اصالت همه‌ی دانه‌های این خوشه با وجود تفاوت‌هایشان می‌بود. دیگر آنکه، آزر دانه‌ای از این خوشه‌ی جانان، برابر با آزر دانه خود «خدا» شمرده می‌شد. خدا خوشه‌ای بود که به گیتی دگر دبیسی می‌یافت. خدا زندگی بود. امتداد و گسترش خدا در هر جاندار بود. اینست که بزرگترین «گناه» در این اندیشه، آزر دانه «زندگی» بود، یعنی آزر دانه «خدا» بود. این بود که ایرانی اندیشه «مقدس بودن زندگی را پدید آورد». اکنون پرسیدنی است با چه «مفهومی» امروزه می‌توان به این شفاف‌ی و هنرمندی، این «نقش‌اندیشی» را عبارت‌بندی نمود؟ آیا «خرافه‌ای» که چنین سر اندیشه‌ای، پدید مستقیم و بلاواسطه‌اش باشد، ارزشمند نیست؟

آیا ساختن خرافه‌ای از «علم» و هر آنچه «علمی» دانسته شد، باصطلاح «علمی» است؟ که سبب شود تا با دستاویز قراردادن آن، روکشی برای سترونی و نیاندیشیدن ما گردد؟ برای نمونه از همین خرافه‌ها، سرمشق قراردادن هر آنچه در غرب رخ داده و از درون جوامع اروپائی و امریکائی تراوش کرده است، می‌باشد. به‌جای انگیزه شدن به نوآفرینی، و تحریک نیروی آفرینندگی و زاینده‌گی، تقلید و رونوشت‌برداری پیشه‌بیشترین روشنفکران ما، نه تنها کرداری شرم‌آور نیست که هنر هم بشمار می‌آید!!

از این گذشته، خوب می‌بینیم که هر اصطلاح و واژه وارداتی غربی، براحتی از سوی متولیان اسلام بلعیده می‌شود و سپس چنان بلائی بسرش می‌آید که دیگر هیچ شباهتی به آنچه زمانی در اصل داشته و یا بوده، ندارد.

اسلام‌فروشان و یا باصطلاح «روشنفکران دینی» و «فیلسوفان دینی»، بخوبی میدانند که این روشنفکران خودخوانده «سکولار- لائیک». هوجی ما، از خود، حرفی برای گفتن ندارند و بیشترین آنان، تنها دارای «آراء» و «نخبره معلومات» ترجمه‌های هستند و به آن نیز می‌بالند! اینست که همواره بساط شعیب‌بازی خود را برپا می‌دارند و همه مفاهیم را در انبیا گنجد و زشت اسلام راستین و «قرائت (چقدر این واژه نخباناست!) رحمانی» از آن می‌ریزند. آنوقت برخی از روشنفکران. هوجی، برآشفته می‌شوند که مثلا چرا می‌گویند «سکولار سیاسی»! و برخی نیز بدین خاطر هم‌فکری، به‌وجود آمده و این یعنی که ابتکاری در اندیشه و کارشان نیست و منتظرند تا اتفاقی رخ دهد و یا «فیلسوفان دینی» چیزی را گفته و اینان یا پاسخ دهند، یا بیانیه سر دهند، امضاء پایش گذارند، تا زمانی دیگر، که دوباره چه پیش آید. تازه نامش را هم می‌گذارند «روشنگری»!!

سال‌ها طول کشید تا معنا و مفهوم «مدینه النبی» و «بیعت» با متولیان اسلام برایشان (آنهم هنوز برخی از ایشان نه هم‌شان) «روشن» گردید، که اکنون نیز از سر، با شعار «جامعه سکولار» همان راه را می‌روند. باید دانست که «سکولاریشن» یک روند است که با «گسست فکری» از «ایمان» به ادیان (مفهوم رایج دین) و ایدئولوژی‌ها پدیدار می‌گردد، و در این روند، به همه باورها و آموخته‌ها و سنت‌ها و بدیهیات، شک می‌ورزد. این گسست نه با ترجمه و نه با تقلید از شعارهای افکار اروپائیان روی می‌دهد.

«تغییر اندیشه، باید به روان و ناخودآگاهی فرو بریزد. روان ما، تنها سطح اندیشه‌ها و مسائل روز نیست، بلکه لایه‌های گوناگون تاریخ و پیش از تاریخ را هم در خود دارد، و توحش هزاران سال پیش نیز می‌تواند در یک آن، وارد آستانه خود آگاهی شود، این است که دیده می‌شود یک ملت در اوج مدنیت، ناگهان به قعر دوره توحش باز می‌گردد. بسیاری از چیزها که در تاریخ نانوخته مانده، در روان ما، ناخودآگاه هست. انسان، مجموعه شگفت‌انگیزی از سده‌ها تحولات فرهنگی و فلسفی و دینی و هنری اش هست (استاد منوچهر جمالی)»

اگر ما کمی با دل و جان و مغز خود، و در فرهنگ خودمان بیاندیشیم، و بقول مولوی:

«کاریز درون جان تو، می‌باید کز عاریه‌ها، تورا دری نگشاید

یک چشمه، که از درون تو می‌جوشد به از رودی، که از برون می‌آید»

در می‌یابیم که به «عاریه‌ها» همانند اصطلاحات «سکولار» و یا «لائیسیتی» غرب، نیازی نیست و تنها نیاز ما، اندیشیدن در مفهوم «زندگی» و «زمان» در فرهنگ ایرانی است.

«زندگی مقدس است»، و ما در این «مقدس بودن زندگی در زمان» است که معنا می‌یابیم و نه در «آخرت» و نه در «جهانی دیگر»! و نه در داشتن ایمان به الله و رسول و کتابش. در این «مقدس بودن زندگی در زمان» که بزرگترین ارزش فرهنگ ایران است، می‌شود مرز خود را با همه قدرت‌ورزان و خدعه‌گران کشید و راه «بهشت» در این گیتی را گشود. در این «زندگی» است که جان و خرد همه انسان‌ها و نه فقط مومنان به اسلام، (و نه فقط هم‌جزبی‌ها و هم‌فکران، دوستان و...) مقدس و ارجمند می‌باشد. با این فرهنگ است که هیچ کسی بدون هیچ استثنائی، حق کشتن و آزار نخواهد داشت، هیچ کسی حق دادن «فتاوی» قتل و آزار دیگری را نخواهد داشت، و هیچ کسی حق آزار «خدا»، حق آزار «زندگی» را نخواهد داشت و سرانجام شمشیر و تیغ برنده‌اسلام برای همیشه در ایران زمین شکسته خواهد شد.

نیاز ما، اندیشیدن در مفهوم «زندگی در زمان» در فرهنگ ایرانی است. این ساده‌اندیشی خواهد بود که کسی تصور کند با سکولاریته غربی، و یا آوردن بند «جدایی حکومت از دین» اسلام و متولیان رنگارنگش، از میدان بدر خواهند رفت.

ما نیاز به اندیشه‌هایی داریم که «ریشه در خاک تیره». فرهنگ ایرانی داشته باشند و توانایی مقابله و وادار ساختن شریعت خونریز اسلام، در قرار گرفتن و پذیرفتن چارچوب ارزشهای فرهنگ انسان دوست و جهانی ایران را داشته باشند. نه افکاری که هیچ رابطه و پیوندی با ذهن و روان ایرانی ندارند و نخواهند داشت و در برابر تیغ برنده اسلام، بناچار تاب نخواهند آورد.

«جمشید» یا «جم» نخستین انسان ایرانی، بُن‌زیبایی و مدنیت در فرهنگ ایران است چون اوست که هم زیباست (نام جمشید در اوستا = جمشید زیبا، هورچهر) و هم گیتی را زیبا می‌خواهد و سرانجام هم آنرا زیبا می‌سازد. («به شهریاری جم‌د لیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه...» «اوستا- رام‌یشت») از اینجا در می‌یابیم که زیبایی بُن و گوهر هر انسانی است چون آنچه بُن و گوهر و فطرت «جمشید» است، بُن و گوهر و فطرت هر انسانی در فرهنگ ایران است. افزون بر این، چون نخستین انسان، همیشه بیان گوهر و فطرت هر انسانی بطور کلی است. در همه ادیان ابراهیمی- نوری نیز چنین مقصودی از نقش انسان نخست موجود هست، هر چند به چشم نیز نیاید. اینست که همه انسان‌ها رانده شده از بهشت، خوار و بنده و عبد الله و یا یهوه و پدر آسمانی و یا اهورامزدا زرتشتی هستند و از خود هیچ اصالتی ندارند و با عریده «کرامت انسانی» شریعت اسلام هم، دارای اصالتی نمی‌گردند.

فردوسی در شاهنامه و در داستان جمشید، از زبان او می‌آورد:

«جهان را بخوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم»

«آراستن» گیتی، آفریدن شادی برای مردمان در گیتی است. اساسا پدیدآوردن زیبایی، آفریدن احساس شادی و سرور در هر انسانی می‌باشد. زندگی در جهان، زمانی شادی‌آور است، که زیبا باشد و زیبا ساخته شود. این مفهومی است ویژه فرهنگ ایرانی، که چنین درکی از زندگی را هدیه می‌دارد. این بود که برای انسان ایرانی «جهان‌آرائی، شهرآرائی و کشورآرائی، و رامیاری» چنین مفهومی داشت، و نه واژه «سیاست» که ما امروزه بکار می‌بریم. خدایان ایرانی، همه خدایان زیبایی، جشن و شادی، و رقص و موسیقی بودند. «شاد و شاده» اساسا از نام‌های زن‌خدا است. (نگاه کنید به آثار استاد «منوچهر جمالی») «رام» نیز زن‌خدایست که نام و گوهرش نه تنها جویندگی و شناخت (اوستا- رام‌یشت: «جوینده نام من است») است که همچنین رقص و موسیقی است. وحشت و ترس آخوند، از نو زنده‌گشتن ایده‌ی زن‌خدا رام‌نی‌نواز است که گیتی را سراسر شاد و شاده می‌سازد. ما امروز به این سراندیشه‌های فرهنگ ایرانی برای بنای فلسفه اندیشه نوین نیاز فراوان و شدیدی داریم و نه به مفاهیم خشک و وارداتی غربی و نه شریعت خونریز اسلام.



رامین جهانبگلو: بدون آشتی ملی نمی توان به آینده ایران فکر کرد

عنایت فانی - بی بی سی

رامین جهانبگلو، مهمان این هفته برنامه "به عبارت دیگر"، دارای همه آن ویژگی هایی است که کشورش باید به او ببالد: چهره ای شناخته شده در محافل دانشگاهی جهان است، فارغ التحصیل معتبرترین دانشگاه های اروپا و آمریکا است، محقق و نظریه پرداز است و تا به حال چندین کتاب و مقاله در حوزه مفاهیم اجتماعی و فلسفی منتشر کرده و از مروجان نظریه تغییر سیاسی بدون خشونت است؛ با این حال در ایران بازداشت شد، به اعتراضات تلویزیونی کشانده شد و چهار ماه از عمرش را در زندان اوین گذراند.

می خواهیم بدانیم در زندان بر او چه گذشت و چرا به اعتراضات تلویزیونی تن داد؟ و نظرش در باره جنبش سبز ایران چیست؟

آقای جهانبگلو! شما در تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی ایران گفتید که فعالیت های فرهنگی و دانشگاهی شما در جهت منافع کشورهای دشمن ایران و ضد منافع ملی ایران بوده است. برداشت عمومی این است که شما تحت شرایط خاصی این حرف ها را زده اید. اگر این طور است، این شرایط خاص چه بوده است؟ خب طبیعتاً صحبتی که آدم در کادر و چارچوب زندان می کند با یک سخنرانی که در یک مجمع دانشگاهی می کند، به مراتب فرق می کند. باید بگویم که من در زندان زیر فشار روحی خیلی زیادی بودم. در انفرادی بودم و مثل خیلی دیگر از زندانی ها. آن فشارهای روحی و آن شرایط ویژه ای که بود موجب می شد که به این سمت و سو هم بروم. البته باید تأکید بکنم که این برنامه در تلویزیون انجام نشده بود. بنابراین، این آمادگی را نداشتم که مرا به تلویزیون ببرند و بگویند که آنجا یک سخنرانی انجام بدهم.

به چه شکل ضبط شده بود؟

در کادر همان زندان انجام شده بود و همیشه هم در چارچوب زندان انجام می شد. این بخشی از بازجویی های من بود که بعد به صورت برنامه های تلویزیونی درآمد.

یعنی قبلش متنی به شما می دادند می گفتند این حرف ها را بزنید؟ چطوری برای این کار آماده می شدید؟

آمادگی؟ باید بگویم با آن فشارهای روحی که بود، با آن خستگی که وجود داشت، طبیعتاً کوفته و از هم پاره شده بودیم و اگر هم به ما می گفتند که چه چیزی بگویید، سمت و سوی برنامه از قبل مشخص شده بود. در آن که شکی نیست.

شما از فشارهای روحی صحبت می کنید؟ دقیقاً چه فشارهایی به شما وارد می شد؟

تا آنجا که من اطلاع دارم زندانیان دیگر هم در باره این موضوع صحبت کرده اند. وقتی شما را در انفرادی قرار می دهند و ارتباطتان با دنیای خارج یکلی قطع است و نمی دانید که در دنیای خارج چه اتفاقی دارد می افتد و از خودتان هم نمی توانید به دیگران خبر بدهید و در یک سلول خیلی کوچک برای مدتی هستید، که این مدت برای من ۱۲۵ روز بود. خب در این شرایط بر روی شما فشارهای روحی هست. البته من کوشش می کردم که با نوشتن برخی چیزها یا خواندن کتاب هایی که می توانست در اختیارم قرار بگیرد، این فشارها را از بین ببرم.

ولی شما پس از اینکه آزاد شدید بلافاصله به دفتر خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا، رفتید و گفتید که می خواهید با شما مصاحبه بشود. در آن مصاحبه هم مسابلی را مطرح کردید و گفتید که صادقانه دارید این حرف ها را می زنید. شما با میل و رغبت خود به آنجا رفته بودید یا به شما گفته بودند که به این خبرگزاری بروید و این مصاحبه را انجام بدهید؟

مساله بزرگی که ما داریم این است که چگونه می توانیم به یک پیمان اجتماعی برسیم. اسم این پیمان اجتماعی را ما می گذاریم حاکمیت قانون. حاکمیت قانون نمی تواند با خشونت وجود داشته باشد، برای اینکه به خودی خود، خودش را نفی می کند. شما اگر بخواهید قانون را از راه خشونت اعمال کنید، خودش خودش را نفی می کند.

رامین جهانبگلو

نه این کار از شروط آزادی من بود. من که با پای خودم به آنجا نرفتم. این دفعه اول بود که من به ایسنا می رفتم، اگر می خواستم با آنجا مصاحبه کنم خب قبل از آنکه زندانی شوم با پای خودم می رفتم. ولی باید به صحبت هایی که آنجا شد اشاره ای بکنم. مثلاً صحبت شد که مرا دعوت می کردند به کنفرانس هایی در خارج از کشور یا آمریکا که خب آنها حقیقت محض است. با اینکه من به موضوع دقیقی اشاره کردم که باید به آن توجه شود. گفتم که نگذاشتند که من در دانشگاه های ایران درس بدهم و برای همین من رفتم و از جاهای دیگر بورس گرفتم و مدتی مثلاً در آمریکا بودم و بعد در کانادا درس دادم، ولی اگر این امکان را داشتم که در ایران درس بدهم، در ایران می ماندم و درس می دادم.

شما در آن مصاحبه حرف هایی زدید که برای کسانی که شما را می شناختند و می دانستند آدمی سیاسی نیستید، معلوم بود که ممکن است بسیاری از این حرف ها، حرف های واقعی خودتان باشد. ولی در آن مصاحبه همچنین گفتید که صادقانه عنوان می کنم که زیر هیچ فشار روحی و جسمی نبوده ام. این هم درست بود؟ نه این درست نبود. به خاطر اینکه مگر می شود کسی به زندان برود و زیر فشار روحی نباشد؟ حالا ممکن است از نظر جسمی شکنجه نشود، ولی به هر حال زیر فشار روحی که حتماً خواهید بود. می توانم بگویم که شرایط زندان یکی از سخت ترین شرایطی بود که من در آن قرار گرفته ام.

آقای جهانبگلو شما در بحث های متعددی که در باره مبارزه عدم خشونت می کنید، مبارزه با دروغ را بخشی از این مبارزه عدم خشونت می دانید و بر آن تأکید می کنید ولی خود شما مجبور شدید که در تلویزیون جمهوری اسلامی دروغ بگویید؟ این کار چقدر برای شما دشوار بود؟

بسیار دشوار بود. در حقیقت فکر می کنم مثل یک شخصیت رمان های کامو یا ژان پل سارتر شده بودم که در باره یک سری اصول صحبت می کنید ولی بعد خودتان مجبور می شوید آنها را زیر پا بگذارید. آن بحث هایی که من در باره این موضوع کرده ام به کل جامعه برمی گردد، به ویژه جوامعی مثل ایران که در آن دروغگویی نه فقط به صورت عمودی، بلکه به صورت افقی بین خود شهروندان صورت می گیرد.

از طرف دیگر، ممکن است که شما حالا مثلاً در استودیو بی بی سی نباشید که یک گفت و گوی دوستانه انجام بدهید. بلکه شما را زیر یک فشار، در انفرادی قرار بدهند و شما بشکنید، مثل بقیه کسانی که زندان رفته اند. البته همه زندان های دنیا شبیه هم نیستند. بعضی ها سخت ترند و بعضی ها کمتر سخت هستند. آنجا ممکن است شما مجبور می شوید که تن به چیزهایی بدهید. بنابراین، من کاملاً می فهمم که کسان دیگری هم در همان شرایط بوده اند و همین کارها را کرده اند ولی اگر آدم های صادقی بوده اند، بعدش مثل خود من آمده اند و گفته اند که ما زیر فشارهای روحی بودیم و این حرف ها را زدیم.

شما کتاب های متعددی در زمینه های مختلف فلسفی و اجتماعی منتشر کرده اید، ولی تکیه شما بر مبارزه به شیوه عدم خشونت است و در این زمینه کارهای زیادی انجام داده اید و مسافرت های زیادی کرده اید، به هند رفته اید و تحقیقاتی کرده اید. اصل حرف شما چیست؟ شما چه می خواهید بگویید؟ می خواهید بگویید در هیچ حالتی مبارزه نباید با خشونت توأم باشد؟

حرف من این است که اگر ما در زندگی اجتماعی اول داریم با دیگران زندگی می کنیم و نه فقط برای خودمان، بنابراین، مساله بزرگی که ما داریم این است که چگونه می توانیم به یک پیمان اجتماعی برسیم. اسم این پیمان اجتماعی را ما می گذاریم حاکمیت قانون. حاکمیت قانون نمی تواند با خشونت وجود داشته باشد، برای اینکه به خودی خود، خودش را نفی می کند. شما اگر بخواهید قانون را از راه خشونت اعمال کنید، خودش خودش را نفی می کند. بنابراین مساله ای که من از آن صحبت می کنم شیوه ای است که کسانی چون گاندی، لوترکینگ و نلسون ماندلا و خیلی های دیگر در کشورهای خودشان در دوره های مختلف تاریخ بشر اعمال کرده اند.

۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۹

مردم عادی همیشه این اخلاق را داشته اند. این قواعد اخلاقی را یا از دینشان می گرفته اند یا از سنتشان و می دانسته اند که چگونه با هم زندگی کنند. همان ادب کلی که ما داریم باید دید که این ادب در طول زندگی اجتماعی چگونه می تواند شکل خود را پیدا کند

رامین جهانبگلو

مساله این است که یک جامعه چگونه می تواند خودش را از نظر فکری و اجتماعی پرورش دهد که تا آنجا که می شود خشونت را مهار کند. ولی همان طور که شما هم به درستی داشتید می گفتید، این باید همراه با یک اعتقاد به نوعی حقیقت جویی باشد. نه یک حقیقت ایدئولوژیک که بیاید بگوید من حقیقت مطلق شما از من پیروی کنید. ولی اینکه آدم ها اعتقاد داشته باشند که به دنبال یک عدالت هستند و این عدالت با دروغ و خشونت هم نمی تواند ایجاد شود، برای اینکه اگر بخواهیم آن را با خشونت دنبال کنیم، خودش خودش را نفی می کند.

حالا ممکن است کسانی به شما ایراد بگیرند که شما در خانه خود جای راحتی روی مبل نشسته اید و نظریه پردازی می کنید و به دیگرانی که تحت فشار فوق العاده شدیدی هستند، در خیابان ها به آنها توهین می شود، مورد ضرب یا حتی گلوله قرار می گیرند، یا در زندان ها تحت شکنجه هستند، شما به اینها می گوئید به خشونت دست نزنید. در حالی که این واکنشی است که حتی اگر هم نخواهند ممکن است بروز کند. جواب شما چیست؟

بله این ایرادی است که می گیرند، اما ایراد درستی نیست به دلیل اینکه اولاً من این حرف ها را قبل از زندانی شدن گفته بودم. دوم اینکه الزاما این نکته که می گویند شما کنار گود نشسته اید و به بقیه می گوئید چه کار کنید، درست نیست برای اینکه این کاری است که ایدئولوگ ها می کنند. بحث من این است که به ویژه کسانی که تحت ستم قرار گرفته اند، کسانی که قربانی شده اند، کسانی هستند که از نظر اخلاقی این پتانسیل را دارند که خود را در مرحله بالاتری قرار دهند و دقیقاً کاری که آن جانیان با آنها انجام داده اند، دوباره انجام ندهند. یعنی قربانیان خودشان تبدیل به جانیان جدید نشوند در تاریخ. این یک انتخاب است؛ یک انتخاب اخلاقی است و چیزی است که من اسمش را می گذارم سرمایه اخلاقی یک ملت. اگر ما اعتقاد داشته باشیم که تمدن بشری عبارت است از پیشرفت اخلاقی بشر و نه فقط علم و تکنولوژی. امروزه خیلی از کشورهای دنیا، وقتی که در جنگی قرار می گیرند، یا در وضعیت خشونت آمیز قرار می گیرند شما می بینید که هیچ پیشرفت اخلاقی نکرده اند. در آن موقعیت اگر ما قبول داشته باشیم که هدف بشریت مهار خشونت است، باید به این سمت و سو برود که این آموزش را بدهد.

من اینجا روی صحبتیم با مردم عادی است و نه حتی که کسانی که حتما دانشگاه رفته اند. مردم عادی همیشه این اخلاق را داشته اند. این قواعد اخلاقی را یا از دینشان می گرفته اند یا از سنتشان و می دانسته اند که چگونه با هم زندگی کنند. همان ادب کلی که ما داریم باید دید که این ادب در طول زندگی اجتماعی چگونه می تواند شکل خود را پیدا کند و اتفاقاً مساله عدم خشونت همین جا است نه اینکه شما یک فرمول بنویسید و بگوئید من می خواهم برایتان یک نسخه بپیچم.

برخی دیگر از نظریه پردازان می گویند اصولاً وقتی یک کشور در حالت انقلابی قرار می گیرد و مردم شورش می کنند، خشونت اجتناب ناپذیر است. این نظریه مبتنی بر تئوری وضعیت انقلابی است. وضعیت انقلابی وضعیتی است که حکومتگران دیگر نمی توانند به شیوه گذشته حکومت کنند و حکومت شوندگان هم نمی خواهند به شکل گذشته بر آنها حکومت شود. مملکت دچار بحران است، شورش و انقلاب صورت می گیرد و کسی هم نمی تواند جلوش را بگیرد و در نتیجه با توصیه هم نمی شود عدم خشونت را رعایت کرد.

من توصیه نمی کنم، فقط حرف خودم را می زنم. من اصولاً با وضعیت انقلابی مخالفم برای اینکه طرفدار اصلاح خشونت پر هیز هستم. ضمناً معتقدم مساله اصلی که ما در باره آن حرف می زنیم، مساله مشروعیت است.

در وضعیت های انقلابی که در ۲۰۰ سال گذشته در تاریخ بشر داشته ایم، انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب چین، انقلاب کوبا و انقلاب ایران، شما همیشه می بینید که یک عده ای می آیند و می گویند که مشروعیت انقلاب دست ما است، مشروعیت سیاسی و اخلاقی انقلاب دست ما است.

ما ریشه های فکری و فلسفی عدم خشونت را در فرهنگ خود داریم. برخلاف چیزهایی که در اینترنت و تلویزیون جمهوری اسلامی یا جاهای دیگر گفته می شود که این را آقای جین شارب و کاخ سفید به مردم ایران می گوید. این کاملاً غلط است. کافی است شما بروید زرتشت را بخوانید، شیخ سعدی را بخوانید، اندرزنامه ها و اخلاق ناصری را بخوانید، چیزهایی را که متعلق به ملت ایران است چه در دوره قبل از اسلام و چه بعد از اسلام. فرهنگ عدم خشونت در آن مملکت وجود دارد و اشکال مختلف هم داشته است.

رامین جهانبگلو

من می گویم اگر چنین باشد، یعنی وضعیت انقلابی باشد که مردم دست به نافرمانی می زنند و می خواهند وضعیتی را تغییر بدهند، مشروعیت اصلی در درجه اول با مردم است، ولی مساله بزرگ تر این است که وقتی شما بحث عدم خشونت می کنید، فقط جابه جایی قدرت نیست. هدف اکثر انقلابی ها جابه جایی قدرت است برای اینکه می گویند ما از آن کسی که در قدرت است، مشروع تر هستیم پس شما او را برادرید ما را به جایش بگذارید ما برای شما بهشت می آوریم.

بحث عدم خشونت این است که اصلاً مساله، قدرت طلبی نیست. ساختار خشونت ممکن است در خود یک جامعه باشد. ما باید با آن مبارزه کنیم و نه فقط به صورت عمودی یعنی از بالا به پایین بلکه به صورت افقی.

من مثالی می زنم که مخاطبان خوب آن را می فهمند. ما راندنگی را مثلاً در تهران و لندن با هم مقایسه کنیم، ممکن است وقتی که در تهران تصادفی شود، عده ای از ماشین پیاده شوند و با زنجیر همدیگر را بزنند. خب این یک نوع اعمال خشونت است که شهروندان به هم اعمال می کنند و این اعمال خشونت از جانب دولت هم نمی آید ولی این فکر و ذهن خشونت، فرهنگ خشونت را به وجود می آورد و فرهنگ خشونت نمی تواند برای یک مملکت حکومت قانون بیاورد. این بحث اصلی من است.

حالا شما فکر می کنید که این جنبش سبز ایران که ظاهراً تا به حال حداقل در ماهیت جنبش ضد خشونت بوده، تاییدی است بر صحبت های شما؟

بله دقیقاً. من واقعا خوشحالم که ایرانی ها چنین چهره ای را از خودشان به جهان نشان داده اند و خودشان را در این هفت ماه گذشته در آینه جامعه ایران می بینند، من فکر می کنم که فکر می کنند که آن سرمایه اخلاقی را دارند. شاید خیلی هایشان متعجب بشوند که ما چطور آدم هایی بودیم که خشونت را می پذیرفتیم. خشونت را نسبت به همدیگر اعمال می کردیم ولی حالا می توانیم در یک وضعیت آشتی ملی و اتحاد ملی باشیم و حتی شجاعت و جسارت این را داشته باشیم که خشونتی که از آن طرف به ما می شود را بپذیریم ولی خشونت اعمال نکنیم.

اتفاقاً سوال من هم همین است. الان ۳۱ سال از انقلاب ایران می گذرد. انقلاب ایران گو اینکه در مقیاس خیلی وسیعی نبود، اما خشونت آمیز بود و از هر دو طرف در جریان انقلاب خشونت اعمال شد. در جریان جنبش سبز با وجود آنکه خشونت علیه تظاهر کنندگان خیلی به وضوح اعمال شد و از طریق اینترنت همه جای دنیا دیدند که چه طور خشونت هایی اعمال می شود، ولی با این حال جنبش سبز ماهیت ضدخشونت خود را تا حالا حفظ کرده است. چرا؟ این از کجا آمده؟ این دگرگونی در ذهن مردم چطور به وجود آمده است؟

این سوال بسیار خوبی است. من همیشه به این سوال این طور پاسخ می دهم که اولاً ما ریشه های فکری و فلسفی عدم خشونت را در فرهنگ خود داریم. برخلاف چیزهایی که در اینترنت و تلویزیون جمهوری اسلامی یا جاهای دیگر گفته می شود که این را آقای جین شارب و کاخ سفید به مردم ایران می گوید. این کاملاً غلط است. کافی است شما بروید زرتشت را بخوانید، شیخ سعدی را بخوانید، اندرزنامه ها و اخلاق ناصری را بخوانید، چیزهایی را که متعلق به ملت ایران است چه در دوره قبل از اسلام و چه بعد از اسلام. فرهنگ عدم خشونت در آن مملکت وجود دارد و اشکال مختلف هم داشته است.

ولی این فرهنگ در گذشته هم وجود داشته است...

اعمال می شده است.

نه، منظوم این است که پیش از انقلاب و در طی این دوران هم وجود داشته است.

خیلی خب. من می خواهم بگویم که ما می توانیم همان طور که گاندی با فرهنگ خودش کار کرد و استخراج کرد، می توانیم استخراج کنیم و کار کنیم. یعنی برخلاف حرفی که می زنی، هیچ لزومی ندارد که تلویزیون بی بی سی به ما بگوید که ما چه کار بکنیم. این فرهنگ عدم خشونت در بطن ذهن مردم ایران هست. در نفس ایرانی و اندیشه ایرانی وجود دارد.

بخش دوم حرف من، جنبش اجتماعی است. جنبش سبز، یک جنبش خودجوش است. جنبشی است که الزاماً ریاستی ندارد. من همیشه می گویم که رهبر واقعی جنبش سبز خودش است و اشتباهاتش را هم خودش باید تصحیح کند. در واقع آن سرمایه اخلاقی هم خودش است. یعنی خودش می تواند خودش را به دست خودش از بین ببرد و با خودش را استمرار ببخشد.

مهم ترین نکته ای که همه ما باید متوجه آن باشیم این است که الان ما داریم در حقیقت به جهانیان هم یک پیامی را می فرستیم که ما ایرانی ها چگونه هستیم. آیا ما ایرانی ها ملتی دروغگو هستیم، آیا ملتی هستیم که خشونت را نسبت به خود اعمال می کنیم؟ آیا ملتی هستیم که می خواهیم براننده آن فرهنگ باشیم؟ طبیعتاً وقتی خشونت پرهیزی کنیم، مثل دوره گاندی، لوترکینگ و ماندلا، به عنوان ندای اخلاقی به ما نگاه می کنند، در جهانی که الان دیگر صدایی از اخلاق وجود ندارد. میراثی که مشروطیت برای ما باقی گذاشته، میراث حاکمیت قانون است؛ میراثی که مصدق هم بر آن سوار بود، میراثی که تمام جنبش های ایران تا حالا بر آن سوار بوده اند، انقلاب ۱۳۵۷ هم بر آن سوار بود، دنبال قانون و قانونگذاری بود.

رامین جهانبگلو

چقدر عالی است که ملتی که این قدر فکر می کند از نظر اخلاقی این اندازه پایین آمده، خودش ببیند که جهانیان به آنها نگاه می کنند و به آنها رجوع می کنند و می گویند ما هم به دنبال شماییم برای اینکه می بینیم شما هم دارید به طرف یک خشونت پرهیزی می روید.

اما یک طرف دیگر قضیه، خشونت است که از طرف حکومت اعمال شد. این خشونت بخصوص عده زیادی را متعجب کرد. خشونتی که در جریان تظاهرات متعدد و بخصوص در روز عاشورا اعمال شد. از جمله کسانی که بسیار متعجب شدند، کسانی بودند که تا همین اواخر جزو طرفداران پر و پا قرص جمهوری اسلامی ایران بودند. این خشونت چرا؟ از کجا می آید؟

خیلی مشخص است که این خشونت از کجا می آید. اساس خشونت، یعنی این خشونت مطلق و عریان می تواند ترس باشد، می تواند منبع ایدئولوژیک داشته باشد، می تواند منبع دیگری داشته باشد، یعنی اینکه حقیقت تنها دست من است و حرف را من می زنم و هیچ حقیقتی جز حقیقت من وجود ندارد و اگر کسی حرف دیگری بزند من باید او را از بین ببرم. این خشونت است که هیتلر و استالین هم نسبت به آلمان ها و روس ها و دیگران در اروپا اعمال می کردند.

در چنین وضعیتی، شما باید خودتان را در آن موقعیت قرار ندهید. بحث من اینجا است. اگر ما داریم برای یک چیزی مبارزه می کنیم و اسم آن قانون است، حاکمیت قانون است، حالا سر کلمه دموکراسی خیلی ها با هم موافق نیستند، ولی سر کلمه قانون که موافق هستند. میراثی که مشروطیت برای ما باقی گذاشته، میراث حاکمیت قانون است؛ میراثی که مصدق هم بر آن سوار بود، میراثی که تمام جنبش های ایران تا حالا بر آن سوار بوده اند، انقلاب ۱۳۵۷ هم بر آن سوار بود، دنبال قانون و قانونگذاری بود.

شما برای این قانونگذاری باید ملاک اخلاقی داشته باشید. شما چطور می توانید قانونگذار باشید و بخواهید قانونمند باشید و در ضمن اینکه قانونمند هستید بخواهید خشونت هم اعمال کنید. اگر از جانب حکومت خشونت اعمال می شود برای این است که قوانین زیر پا گذاشته می شود.

اولین قانونی که زیر پا گذاشته می شود قوانین خود انسان است، چیزی که ما به آن می گوئیم حقوق بشر. مرحله دوم، قوانین و پیمان های اجتماعی است که زیر پا گذاشته می شود. از آن طرف، به نظر من ما به عنوان مردم ایران نمی توانیم همان کارها را بکنیم. اگر ما هم در همان سطح قرار بگیریم دیگر چه ایرادی می توانیم به بقیه بگیریم. کسی که می خواهد با قتل مبارزه کند، خودش نمی تواند قاتل باشد. لوترکینگ خیلی قشنگ این حرف را می زد. می گفت شما قتل را از بین ببرید نه قاتل ها را. این بحث بسیار مهمی است. من فکر می کنم صادقانه باید گفت که جامعه مدنی که از روشنفکران، دانشجویان، جوانان و به ویژه زنان تشکیل شده، زحمت خیلی زیادی در سی سال گذشته کشیده تا بتواند به خودش شکل بدهد، این زحمت بر خلاف تصور خیلی از سیاستمداران الزاماً یک زحمت سیاسی نبوده، این زحمت، زحمت فکری و فرهنگی هم بوده است.

رامین جهانبگلو

اضافه بر این، بحث بخش دیگری دارد که هر وقت من آن را مطرح می کنم، همه پریشان حال می شوند و آن آینده ایران است. ما چگونه می توانیم در باره آینده ایران فکر کنیم بدون آنکه در مورد آشتی ملی فکر کنیم؟ و آشتی ملی نمی تواند صورت بگیرد مگر اینکه مانند آنچه در شیلی و آرژانتین و آفریقای جنوبی روی داد، ما یک نوع بخشش در جایی داشته باشیم. نباید انگشت خود را دراز کنیم و دیگران را متهم کنیم. به نظر من باید یک سری کمیسیون های حقیقت جویی ایجاد شود مردم ببینند به همدیگر بگویند که ما چرا خشونت را اعمال کرده ایم؟ فرهنگش را ندانستیم؟ آموزشش را ندانستیم؟ بیمار روانی بودیم؟ یا فقط قدرت طلب بودیم؟ برای رسیدن به این آشتی ملی، به هر حال باید اسباب و لوازم فراهم باشد. در گذشته، بحث مقامات اطلاعاتی یا قضایی جمهوری اسلامی ایران این بود که همه آزادند فعالیت سیاسی بکنند و ما فقط با کسانی که دست به اسلحه ببرند برخورد می کنیم. بعدها بساط احزاب سیاسی در ایران برچیده شد و همه غیرقانونی شدند و اعضایشان هم دستگیر و زندانی شدند. بعدش هم که تا حدودی فعالیت های مدنی آزاد شد، مردم به فعالیت های مدنی روی آوردند اما آنها هم به مرور محدود شدند. و حالا هر کسی در چارچوب حرکت های مدنی دست به هر فعالیتی می زند، با اتهام تلاش برای انقلاب مخملی مواجه می شود، از جمله خود شما هم با این اتهام مواجه شدید. در چنین شرایطی، چه زمینه ای برای آشتی ملی وجود دارد؟

مگر همین حالت در چکسلواکی نبود؟ در لهستان نبود؟ در رژیم آپارتاید نبود؟ رژیم آپارتاید بدترین رژیمی بود که در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در جهان وجود داشت. ولی وقتی که ماندلا توانست رئیس جمهوری شود، نیامد قدرت طلبی بکند. نیامد بگوید که ما حالا باید سفید پوست ها را از بین ببریم. ما می خواهیم یک آشتی ملی ایجاد بکنیم. ما می خواهیم یک آفریقای جنوبی ایجاد بکنیم که بتواند همین امسال جام جهانی فوتبال را برگزار کنیم. مملکتی که دست به خشونت بزند مثل رواندا، دست به کشتار جمعی بزند که اصلاً نمی تواند از هیچ نظری، فرهنگی و سیاسی و ... در عرصه جهانی حضور داشته باشد.

من فکر می کنم صادقانه باید گفت که جامعه مدنی که از روشنفکران، دانشجویان، جوانان و به ویژه زنان تشکیل شده، زحمت خیلی زیادی در سی سال گذشته کشیده تا بتواند به خودش شکل بدهد، این زحمت بر خلاف تصور خیلی از سیاستمداران الزاماً یک زحمت سیاسی نبوده، این زحمت، زحمت فکری و فرهنگی هم بوده است. یعنی در حقیقت فکر کرده اند، کتاب نوشته اند، درس داده اند، فعالیت ذهنی کرده اند برای اینکه بتوانند به این پختگی و بلوغ برسند که خشونت پرهیز بشوند. خشونت پرهیزی چیزی نیست که شما بتوانید یک شبه به دست بیارید و اتفاقاً یک شبه هم نیاید آن را از دست داد. خشونت پرهیزی نتیجه بلوغ فکری است و من فکر می کنم که این جنبش الان این پختگی و بلوغ فکری را به دست آورده است.

از فحوی کلام شما و لحن امیدوارانه شما چنین برمی آید که شما خیلی امیدوارید که این جنبش سبز به آن درجه ای برسد که به آشتی ملی ختم شود و آن شرایطی که شما به دنبالش هستید.

بگذارید بگویم من به چه امیدوارم. من به ملت ایران امیدوارم، بیشتر از آنکه فقط به یک جنبش امیدوار باشم. برای اینکه می بینم که ملت ایران، به ویژه جوان ها، کسانی که در حقیقت وقتی انقلاب شده تازه به دنیا آمده اند، در دنیا می درخشند. من وقتی به جاهای مختلف سفر می کنم می بینم که جوان های ایرانی واقعا از یک بلوغ بیشتری برخوردارند. وقتی آنها را با مصری و ترکیه، حالا عربستان سعودی و این کشورها که جای خود دارد، مقایسه می کنم می بینم اینها قابلیت و کفایت و لیاقتش را دارند که یکی از بهترین ها در خاورمیانه باشند و اتفاقاً فکر می کنم جنبه ای که الان متوجه شده اند، اضافه بر همه این چیزها، همین جنبه اخلاقی و خشونت پرهیزی است.

منبع: بی بی سی

عوضی ها!

در وزن و قافیه ی مقاله ای به همین نام از سید ابراهیم نبوی همایون فرزاد

اخبار روز:

• امروز تعدادی از «عوضی»ها، از آن که عده ای به سفارت جمهوری اسلامی ایران در هلند حمله کرده اند، ناراحت شده اند. می گویم عوضی و مراد من از این آدم ها، کسانی هستند که نه اصلاح طلبند، نه دموکرات اند، اما خیال می کنند رهبر جنبش سبزند. آن ها یک مشت موجود بی فکر و رهبری طلب هستند که می خواهند جلب توجه کنند و وقتی دیگران اقدامی می کنند و جلب توجه می کنند، دچار ناراحتی می شوند و آبروی یک جنبش بزرگ را هم می برند ...

واژه ی «عوضی» به دو معنا به کار می رود. در معنای اول که مدوبانه تر است و ما بسیار کوشش می کنیم آدم هایی را که منظورمان هستند، در همین معنا، در نظر بگیریم، آدم ها اشتباهها خود را به جای آدم های دیگر جای می زنند. اما معنای دوم جزو کلمات «بد» به حساب می آید. از تشریح آن خودداری می کنیم زیرا ربطی به مطلب ما ندارد.

امروز تعدادی از «عوضی»ها، از آن که عده ای به سفارت جمهوری اسلامی ایران در هلند حمله کرده اند، ناراحت شده اند. می گویم عوضی و مراد من از این آدم ها، کسانی هستند که نه اصلاح طلبند، نه دموکرات اند، اما خیال می کنند رهبر جنبش سبزند. آن ها یک مشت موجود بی فکر و رهبری طلب هستند که می خواهند جلب توجه کنند و وقتی دیگران اقدامی می کنند و جلب توجه می کنند، دچار ناراحتی می شوند و آبروی یک جنبش بزرگ را هم می برند.

می گویم عوضی و مقصودم کسانی است که خیال می کنند اصلاح طلب هستند، اما اصلاح کردن را از راه دور دوست دارند. اگر بنا به شهامت باشد، لابد این اصلاح طلبان باید کفش و کلاه کنند و به ایران برگردند و مثل بسیاری از آن ها که در اعتراض به حکومت، به خیابان می روند، با دولت استبدادی بجنگند، اما اصلاح طلب عوضی، یا اصلاح طلب قلبی کسی است که شهامت جنگیدن را ندارد. در زندان با یک تشر جا می زند و توبه نامه می نویسد و در قلب اروپا به انقلابیون حمله می کند. دوست دارد کاسه ی داغ تر از آتش باشد و در حمله به انقلابیون از حکومتی ها جلو بزند. او به قلب حکومت هم گاهی حمله می کند اما نه در تهران، بلکه در کشورهای اروپایی. او توسط پلیس دستگیر نمی شود، به زندان هم نمی رود، اصلاح طلب قلبی چنین است.

می گویم عوضی ها، چون عوضی ها جنس اصلی نیستند، کپی اند، یعنی قلبی اند، رونوشتی مخدوش که کارنامه شان را خودشان می نویسند، دوزاده مدرک دکترا دارند، اما دبیلیم شان را نگرفته اند، از سن شش سالگی جزو حواریون انقلاب اسلامی بوده اند، دانشجویان را در جریان انقلاب فرهنگی سرکوب می کردند، با شکنجه گران عکس یادگاری می گرفتند، اما خیال می کنند دموکراسی و اصلاح طلبی با آن ها زاده شده است. به روی خود نمی آورند باد که از جانب اصلاحات آمده، اصلاح طلب شده اند، اصلاح طلبی شان حمله به انقلابیون است. تاریخشان را دروغ می نویسند. سابقه شان را پنهان می کنند، خودشان را رنگ می کنند و خیال می کنند دیگران را هم رنگ کرده اند.

می گویم عوضی، چون این ها همیشه سی سال دیر نمی رسند، بلکه اصلا نمی رسند. اگر تعدادی جوان در سال ۱۹۸۰ میلادی دانشجویان را می گرفتند و کتک می زدند و به زندان می انداختند و با چماق انقلاب فرهنگی به پا می کردند، آن ها حالا با قلم همین کار را تکرار می کنند و مشغول «فرهنگ سازی» هستند. به جای آن که از گذشته شان شرم کنند، به روی خود هم نمی آورند، سرشان را بالا می گیرند و خیال می کنند اصیل ترین اصلاح طلب های دنیا هستند. از کرده ی خود پیشیمان نیستند. چماقشان شده است قلمشان. با قلمشان در حق انقلابیون همان کارهایی را می کنند که در سال ۱۹۸۰ میلادی با چماقشان می کردند.

عوضی ها، از همه دو رو ترند. آن ها به انقلابیون و هر کس مثل آن ها نیست و هر کس سبز نیست فحش می دهند، چون در موضع قدرت نیستند، اما از آن ها نمی شنوید علیه خامنه ای و احمدی نژاد که در موضع قدرتند چیز بدرد بخوری بگویند و وقتی هم کسانی دیگری چیز بدرد بخوری می گویند، عوضی ها حال آشفته ای پیدا می کنند. آن ها البته هیچ وقت گم نمی شوند اما مرض مبارزه با تندروی دارند. عاشورا که می شود به مردم فحش می دهند که تندروی کرده اند. مرض مبارزه با خشونت هم دارند، ۲۲ بهمن که می شود به مردم می گویند ریش و سیبیل بگذارند و قاطی طرفداران احمدی نژاد و خامنه ای در تهران بشوند که خشونت نشود.

عوضی ها مردم که راه می افتند تا به مقصدشان برسند، افسار می کشند و زمانی که همه مردم در صحنه حاضر می شوند، هوس رهبری می کنند. ریش و سیبیل

ندارند، یک روز می شوند طرفدار جمهوری اسلامی و علیه دگراندیشان حرف می زنند و روز دیگر می شوند طرفدار جمهوری اسلامی و علیه دگراندیشان شعار می دهند. رفتار ثابتی دارند.

عوضی ها در وین و لندن از عوضی ها در تهران اندکی باهوش ترند. هر روز مقاله می نویسند و سند و مدرک جمع می کنند که با براندازان و سرنگونی طلبان مخالفند اما از این که عوضی ها در تهران، این سندها و مدرک ها را نمی بینند و فرق بین عوضی ها در وین و لندن با اصلاح طلبان واقعی و انقلابیون حقیقی را تشخیص نمی دهند. کف می کنند و غش می روند.

یک روز بعد از این که از شکم اسب تروا، طرفداران احمدی نژاد بیرون آمدند، از عوضی ها در لندن و وین خواستم لطفا اتاق فکرشان را تعطیل کنند، اندازه نگاه دارند و به مردم آدرس های عوضی ندهند. خیلی که هنر می کنند آن باشد که به رهبرانشان در داخل ایران گوش بدهند، اما عوضی ها دست برداشتند. در کارهایی دخالت می کنند که اصلا در اندازه ی آن ها نیست و به آن ها نیامده است.

در یک کلام، عوضی های مورد نظر ما، کسانی هستند که زمانی طنز نویس و «فرهنگ پرور» بوده اند و حالا اشتباهها جو گیر شده اند، احساس رهبری سیاسی یک ملت و یک جنبش بزرگ به آن ها دست داده است.

خشونت محکوم است حتی خشونت سبز مهدی محسنی



در لغتنامه دهخدا معنی خشونت اینگونه آمده است: «درشتی و زبری. ضد لینت و نرمی، خلاف نعومت». و این نشان از گستره ی وسیع خشونت دارد.

در این شرایط برخی موضوع ورود به سفارت ایران در هلند و برافراشتن پرچم منقش به عکس ندا آقا سلطان را حرکتی خشونت بار، احمقانه و عاملان آنرا تروریست و عوضی و احمق خواندند.

من دلایل دفاع از حرکات این چنین را در مطلب قبلی با عنوان «فشار به سفارتخانه ها؛ مبارزه فعال و بدون خشونت» نوشته ام و هنوز هم معتقدم که تا این رفتار به صورت کنترل شده رخ بدهد و عرف موجود را نشکند قابل اشکال نیست بلکه در انزوای سیاسی دولت دهم موثر است.

در این شرایط همین واکنش ها نیز نوعی خشونت است. مدعیان نفی هرگونه خشونت با این واکنش ها مقصود خود را نقض بر این حرکت صحنه گذاشته اند که اتفاق می شود خشونتی بروز کند و کسی به ظاهر آسیب نبیند و موثر واقع شود.

مجادله در این باب اما بیشتر آسیب رسان است تا موثر. ادبیات انتخاب شده از سوی برخی از «سبزهای باسابقه» نیز به جای حل مشکل بیشتر آسیب می رساند و کینه ها و اختلافات را بیشتر می کند.

به هر حال همه دوستان را ارجاع می دهم به مصاحبه اخیر رامین جهاننگلو با تلویزیون بی بی سی در برنامه «به عبارت دیگر». «او از رمز موفقیت جنبش می گوید و پایان دور باطل خشونت، انتقام و تفر. هدفی که جز با «آشتی ملی» محقق نمی شود

فشار به سفارتخانه ها؛ مبارزه فعال و بدون خشونت

دیروز گروهی از جوانان ایرانی و هلندی معترض به سرکوب و خشونت های دولتی در ایران، بخشهایی از سفارت جمهوری اسلامی در شهر لاهه را به تصرف خود درآوردند.

معترضان بالا بردن پرچم با تصویر ندا آقا سلطان بجای پرچم جمهوری اسلامی، اعلام کردند به نشانه همبستگی با مردم ایران، دست به این اقدام زدند.

دیروز تعدادی از "عوضی‌ها" به سفارت ایران در هلند حمله کردند. می‌گویم عوضی و مراد من آدمهایی است که نه انقلابی اند، نه مخالف حکومت اند، نه جزو نیروهای جنبش سبز اند، نه سلطنت طلب اند، هیچ کدام نیستند، فقط یک مشت موجود بی فکر و رهبری طلب هستند که می‌خواهند جلب توجه کنند و از این مسیر آبروی یک جنبش بزرگ اجتماعی را هم می‌برند.

می‌گویم "عوضی" ها و مقصودم انقلابیونی است که انقلاب کردن را از راه دور دوست دارند، اگر بنا به شهامت باشد، لابد باید این انقلابیون کفش و کلاه کنند و به ایران برگردند و مثل بسیاری از آنها که در اعتراض به حکومت، به خیابان می‌روند، با دولت استبدادی بجنگند، اما انقلابی عوضی، یا انقلابی قلابی کسی است که شهامت جنگیدن ندارد، به همین دلیل خودش را تندتر از همه انقلابیون نشان می‌دهد. او به قلب حکومت حمله می‌کند، ولی نه در تهران، بلکه در لاهه، او توسط پلیس دستگیر می‌شود، ولی نه توسط وحشی‌های جمهوری اسلامی، بلکه توسط پلیس مودب و تمیز هلند، او به زندان می‌رود، ولی نه در کهریزک، بلکه در زندانی تمیز در قلب هلند. انقلابی قلابی چنین است.

می‌گویم "عوضی" ها، چون عوضی‌ها جنس اصلی نیستند، کپی اند، رونوشتی مخدوش که کارنامه‌شان را خودشان می‌نویسند، دوازده مدرک دکترا دارند، اما دبلم‌شان را نگرفته‌اند، از سن شش سالگی عضو سازمانهای چریکی بوده‌اند، اما زمانی طرفدار مبارزه مسلحانه شده‌اند که همه اجداد تاریخی‌شان دست از آن ماجراجویی‌ها برداشتند. روزنامه‌نگاری بسیار باسابقه‌اند، اما عجیب است که تعداد مقالات‌شان در عصر درخشان روزنامه‌نگاری‌شان به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد. کمونیست‌های دوازده‌ساله‌ای هستند که کلاه چه‌گوارا هم برای سرشان گشاد است. وقتی کمونیست شده‌اند که همه کمونیست‌ها در دیدگاه‌شان تجدید نظر کرده‌اند. حتی سلطنت طلب واقعی هم نیستند، آن هم در دورانی که صاحب‌عزا خودش ادعای سلطنت ندارد.

می‌گویم "عوضی" ها، چون آنها همیشه سی سال دیر می‌رسند، اگر تعدادی افراد جوان در سال 1980 میلادی سفارت آمریکا را در ایران گرفتند، و حالا اکثراً به هزار زبان از کرده خویش پشیمانی اعلام کرده‌اند، به این دلیل بود که در دهه هشتاد، حداقل 180 نقطه بحرانی جنگ خیز در جهان وجود داشت، در افغانستان هر سه ماه یک کودتا می‌شد، در یمن رئیس‌جمهور یمن شمالی توسط نماینده رئیس‌جمهور یمن جنوبی کشته می‌شد، در عراق صدام حسین رئیس‌جمهور را می‌کشت، در بولیوی هر سه ماه یک کودتا می‌شد و در آن دیوانه‌خانه جهانی، عجب نبود اگر برخی از دیوار سفارتی بالا می‌رفتند. اما، رفقا! دیر رسیدید، قطار شما سی سال قبل از مقصد حرکت کرده است. عوضی‌ها در لاهه و استکهلم، نسخه بدل عوضی‌های تهران هستند که به سفارت هلند و فرانسه و آلمان و انگلیس حمله می‌کنند تا جلوی در سفارتخانه‌ای بی دفاع عکس یادگاری بگیرند و به عنوان سند شرکت در جنگ کازرون دانی جان ناپلونی‌شان، مدرکی جمع کنند.

عوضی‌ها، از همه تندرو ترند، آنها به خاتمی و موسوی فحش می‌دهند، چون خاتمی و موسوی در موضع قدرت نیستند، اما از آنها نمی‌شنوید که کلمه‌ای علیه خامنه‌ای و احمدی‌نژاد که در موضع قدرت اند چیزی بگویند. آنها وقتی در سوئیس هستند، و هم‌زمان با حضور احمدی‌نژاد و مرتضوی و لاریجانی که تصویری مخدوش از واقعیت‌شان می‌دهند، گم می‌شوند، اما در سخنرانی‌های گنجی حاضر می‌شوند تا او را به اتهام اینکه سی سال قبل انقلابی بوده، محاکمه کنند. آنها فقط می‌توانند ضعیف‌کشی کنند. آنها فقط می‌توانند در کشورهای دموکرات چهره انقلابی بگیرند، آنها فقط علیه زندانیان شعار می‌دهند ولی نمی‌دانیم چرا کاری به زندانیان ندارند.

عوضی‌ها، در زمانی که مردم آرام می‌روند تا به مقصدشان برسند، تند می‌کنند و زمانی که همه مردم در صحنه حاضر می‌شوند، به مهمانی رفقایشان می‌روند. عوضی‌ها در تهران با یک متر سبیل می‌شوند چپ‌طرفدار دولت دیکتاتور که فقط علیه زندانیان و مردم حرف می‌زنند، در هلند می‌شوند تندرو تر از سبزهایی که بازای مقابله با سفارت تظاهرات می‌کنند و مودبانه اعتراض می‌کنند و در آمریکا می‌شوند منتقدین جدی خدا و پیغمبر.

یک ماه قبل از اینکه احمدی‌نژاد برای اولین بار رئیس‌جمهور بشود، در نوشته‌ای از مردم خواستم برای روی کار نیامدن نظامیان، همگی به هاشمی‌رفسناجی رای بدهند، آن روز یکی از چپ‌های سوئدی نوشت "ما را از چکمه نظامیان نترسانید" برایش نوشتم "نترسیدن از چکمه نظامیان در استکهلم و بروکسل شهامت زیادی نمی‌خواهد" چرا که چکمه نظامیان روی آسفالت‌های تهران بر زمین فرود می‌آید. حالا هم حکایت همان است. عوضی‌ها باز هم آمده‌اند، باز هم می‌آیند و باز هم خواهند آمد. وودی آلن فیلمی دارد به نام "موز"، نام فیلم در تهران انقلابی قلابی گذاشته شده است. اگر وقت کردید آن را ببینید.

چند ماه پیش نیز یک گروه آلمانی با عنوان آنتی فاته‌ران (آنتی فاشیست‌های) در فرانکفورت آلمان با زدن قفل بر درب کنسولگری ایران در این شهر و تعطیلی چندساعته آن، نسبت به ادامه روابط اقتصادی دولت آلمان و حکومت جمهوری اسلامی ایران اعتراض کردند.

برخی بر این باورند که این حرکات خشونت‌آمیز بوده و در نهایت سودی برای جنبش سبز مردم ایران نخواهد داشت. گرچه به باور اینگونه برخوردها تاکنون از حداقل خشونت برخوردار بوده و معترضین سعی نموده‌اند اعتراض خود را به شکلی تهاجمی نشان بدهند.

اینگونه اعتراضات گرچه نمی‌تواند به نافرمانی مدنی تعبیر شود اما نشان از تحرک شهروندان اروپایی برای فشار به دول غربی برای در اعمال محدودیت‌های موثر علیه حکومت ایران است.

گسترش این سیاست تهاجمی به شدت منافع حکومت ایران را در خطر قرار خواهد داشت و قدرت مانور را از دستگاه دیپلماسی و امنیتی جمهوری اسلامی خواهد گرفت.

این حقیقت غیر قابل انکار است که تا زمانی که شهروندان کشورهای غربی نسبت به جنبش اعتراضی مردم ایران واکنشی نشان دهند و در اعتراضات ایرانیان حضوری فعال نداشته باشند این اعتراضات تأثیر چندانی بر دولت‌های این کشورها نخواهد داشت.

اما باید توجه کرد که پاشنه آشیل این اعتراضات خشونت است. خشونتی که از کنترل خارج گردد و تبعات منفی را در پی داشته باشد. به همین علت برخی از اینگونه حرکات واهمه‌ناشته و آنرا محکوم می‌کنند.

از سوی دیگر این سخن که حرکات اینچینی خوراک تبلیغاتی به حکومت ایران و رسانه‌های وابسته می‌دهد تا مظلوم‌نمایی نمایند عاری از استدلال منطقی است.

زمان تعیین استراتژی مبارزه بر مدار و ملاک حکومت ایران ماه‌هاست که گذشته است. حکومت ایران و دستگاه تبلیغاتی آن از کاه کوه می‌سازد و از هیچ‌همه چیز.

باید در تلاش برای تغییر از همه ابزارهای قانونی و مشروع استفاده نمود. و هر روشی را موثر مفید است برگزید مگر آنکه آن روش با مرام و منطق سازگار نباشد.

این اعتراض، اعتراض بخشی از «جنبش سبز» و یا در پهنا و معنای وسیع‌تر «جنبش اعتراضی» مردم ایران است. تعیین نسبت و تناسب آن با این جنبش نیز بر عهده همگان است. جنبشی که سخنگو و ناظمی ندارد و هرکس حق دارد نظر و اعتقادش را بگوید و این عقل جمعی است که می‌پسندد و بر می‌گزیند و یا نفی می‌کنند و مطرود می‌شود.

منبع: سایت جمهور

عوضی‌ها

سید ابراهیم نبوی



واژه "عوضی" به دو معنا به کار می‌رود، در معنای اول که مودبانه‌تر است و مقصود ماست، منظور آدمهایی هستند که "اشتباه‌ها" خود را به جای آدمی دیگر جا می‌زنند، اما معنای دوم جزو "کلمات بد" به حساب می‌آید و به عنوان فحش بکار می‌رود. در تعریف دوم "عوضی" کلمه‌ای است مترادف "بی‌شعور"، "مزخرف"، "ناپاکار" و چیزی در این حدود. منظور ما از کلمه عوضی در این نوشته، معنای اول آن است که از قضای روزگار در حال حاضر کاربردهای فراوانی دارد.

آوای آزادی از رنگین کمان صداها

میترا یوسفی



خوب یادم هست هنوز .. روزهای سیاست زده ی مردم را .. که صدای شعار ها و سرودهای دانشگاه را می شنیدند و روی بر می گرداندند... و این گرده ی نحیف اقلیت بود که زیر بار دردهای طاقت کش آن سالها بی حس می شد... خیزش مردمی که آغاز شد .. و نسیم دویاره ی بودن مردم وزیدن گرفت، انکارشدگان به میانه ی میدان آمدند... آنها که تجربه ی تبعید را از سر گذرانده بودند و درد حذف شدن چشیده بودند چهره ی دویاره یافتند.. امید جوانه زد در روزهای خسته و پر چروک غربت..

آن روزها که مردم به خیابان می آمدند غربت نشینان پیش کسوت درکنار تازه نفس های جغرافیای خود ، چشم دوختند به مانیتور هایشان.. دیگر نه از کار خبری بود.. نه از درس .. نه زندگی .. هر چه بود پر بود از حس شرمساری و نگرانی توامان و طپش قلب هایی که بی دریغ بودند...

پای صحبتشان که می نشستنی سرشار بودند از خاطرات بند و کوه و سرود و شور انقلاب... برخی هاشان شرمگین گذشته ... سیاسی نبودند دیگر.. سیاست، مقصر بی بدیل عرصه ای بود که آنها را از دلبستگی هاشان ربوده بود...

می خواستند سهم باشند در بهار بودن مردم.. دست به کار شدند ... با نوشته هاشان .. با آکسیون های اعتراضی شان.. با فریادهایشان زیر آسمان شهرهایی که تمام این سالهای فراق را گواهی بود...

آنسوی مرزها مردمان به خیابان آمدند.. با سکوت .. به خیابان آمدند و رای خود را می خواستند .. به خیابان آمدند کهریزک ها ... اوین ها .. پر شد از زیباترین فرزندان آفتاب... به خیابان آمدند... عکس پدروخواندگان را پاره کردند.. به خیابان آمدند .. سنگ برداشتند.. به خیابان آمدند ... خیابان در مشت خشم شان بود... مردم همان مردم بودند ... همان مردم اند هنوز...

اما کسانی بودند که خیزش مردمی برایشان نردبان ترقی بود و اتاق فکر ها ساختند و دستهایشان در کار بود تا خودی ها را از ناخودی ها جدا کنند .. دست یازیدند به مفاهیم ... و هر چه بود از معنی تهی کردند... هر چه بود از رنگ بی رنگ ساختند تا رنگ خود و نشان خود را بر آن بزنند و به این ترتیب هر که با آنها نبود بر آنها بود...

رسانه های زنجیره ای شان با پسوند سبز مشروعیت می یافت و مجالی نبود برای عرصه فکر مخالف .. و هر مخالفتی به بهانه ای از دست رفتن اتحاد ، به محاق سانسور سپرده می شد... این گونه بود که سبزی حضور مردمی معانی مختلف و بعضاً متضاد یافت.. کار بدان جا رسید که گفتمان حاکم حتی در "عوضی" خطاب کردن مخالفانش ابایی نداشت ... و با همان ادبیات زنده ای که مدعی مبارزه با آن است در سایتهايش به تخریب و تحقیر معترضان پرداخت .. تا سوار بر موج جنبش المان های خود را پر رنگ کرده و با استقرار تک صدایی در جنبش ، مانع از رسیدن صداهاى دیگر درون جنبش شود...

اما این همه ی ماجرا نیست.. روزهای بسیاری ست که گفتمان اصلاحطلبانه ی حاکم با همکاری و همیاری تمامی رسانه های موجود و سرمایه گذاران کلان داخل و خارج کشور، سعی دارد با نسخه پیچی و جهت دهی ، آینده ی این جنبش را متاثر کند و در این راه ذره ای خود را به اخلاق پایبند نمی بیند و در بی پرنسیب ترین شکل ممکن همه ی آکسیون های سیاسی مخالفان خود را خشونت آمیز می خواند و خود از تعریف خشونت ناتوان است .. جریانی که بین دفاع تشکل یافته و تشکل یافتن برای تهاجم تمایز ی قائل نمی شود... و با تقابلی شعار زده و بی حاصل سعی می کند بی توجه به ضرورت های عینی و نفس گیر جنبش آن را به مسیر دلخواه خود هدایت کند... بر مشی اصلاح طلبی تاکید می کند و از یاد می برد که دینامیزم جنبش با رویکرد تجویزی و تزریقی همخوانی ندارد... با ایده های از قبل شکست خورده و منفعل راه را برای تضعیف جنبش می گشاید و فراموش می کند که مبارزه ی بی خشونت به معنی مبارزه ی منفعل نیست... از مبارزه ی بی خشونت دفاع می کنند و ناباورانه رادیکالیسم را مترادف انقلابی گری و انقلابی گری را مترادف خشونت جلوه می دهند و اینگونه توجیه می کنند

که رویکرد این جنبش می بایست رویکردی درون ساختاری و اصلاح طلب باشد ... و معلوم نیست این تجویز عدم خشونت برای بقای جنبش است که مداوم تکرار می شود یا کنترل مرزهای جنبش ؟

جریان اصلاح طلب مقیم خارج از ایران برای تشدید هژمونی خود با هر عمل غیر قابل پیش بینی که در زمره ی نسخه پیچی های سبزشان ننگجد بیرحمانه مقابله می کنند و آن را با منافع جنبش در تضاد می خوانند و سوال نگارنده این است : منافع جنبش یا منافع گفتمان معطوف به قدرت آقایان؟ کدام یک به خطر افتاده اند؟

بر این باورم که سرنوشت این جنبش رو به گسترش در خیابانهای آن شهر تعیین می شود و آنچه در این سوی مرزها اتفاق می افتد در سپهر دیگری روی می دهد .. در این سپهر که آزادی های فردی به میزان بیشتری در مقایسه با ایران به رسمیت شناخته می شوند و قانون ظرفیت های بیشتری داراست، شکل و محتوای اعتراض تفاوت بنیادین دارد.. الله اکبر گفتن بر بام های لاهه ، پاریس ، برلین و .. اعتراض ما را نمایندگی نمی کنند ... حتی دیگر تظاهرات صرف در

خیابانهای این شهرها ، توجه رسانه ها و مردمی که اینجا زندگی می کنند را معطوف به خود نمی کنند ... این روزها جنبش در خارج از ایران تلاش می کند با اتصال شبکه های جوانان در سراسر دنیا و پیوند با نیروهای مترقی غیر ایرانی تاثیر عمیق تری در اتمسفر سیاسی دنیا بگذارد... این روزها جنبش در

خارج کشور ورای هوا کردن بادکنک های سبز و سفید به دنبال نا امن کردن فضای مانور نمایندگان دولت کودتایی ست .. و نافرمانی مدنی می کند.. در خیابانهای شهرش زنجیره های انسانی تشکیل می دهد ... در کنار همزمان غیر ایرانی خود ، انزجار خود را از دولت فاشیستی و ضد بشری مستقر در ایران، فریاد می کند... تشریفات مشترک چاپ می کند .. در جلسات بحث و گفتگو

شرکت می جوید .. به دیوار سفارت های این دولت کودتا رنگ می پاشد... این ها همه آکسیون هایی ست برای آنکه عرصه تنگ شود برای آنانی که حاکمیت مردم بر سرنوشت شان را به رسمیت نمی شناسند... این آکسیون ها ، هیچ یک خشونت آمیز نیستند ... زیرا که ابزار اعمال خشونت را ندارند ... این اعتراض حق انسانی ماست که انسانیت مان به محاق رفته است...

انگیزه ی نگارش این نوشتار ، مطلب "عوضی ها " از ابراهیم نبوی بود که درباره ی اشغال چند ساعته و سمبولیک سفارت ایران در لاهه ، معترضین را عوضی خطاب کرده و فرمودند که معترضین تشریف ببرند ایران و بجنگند.. ایشان فراموش می کنند که اگر فرصت بودن این معترضین در ایران این چنین محدود نبود و اینان تبعیدیان سی ساله نمی بودند حتماً ایشان و بسیاری دیگر این چنین میدان دار نمی بودند...

ایشان فراموش کرده اند که کنش سیاسی دیگرانی که در چارچوب تنگ نظری و عملی شخص ایشان و همفکرانشان نمی گنجد ، را ایشان تعیین نمی کند و انتقاد نسبت به این کنش هم می بایست مینیمم های لازم را دارا باشد و فراتر از فحشنامه باشد و گرنه این چنین نوشته هایی که نگارنده را در جایگاه دانای کل می نشانند و دیگران را احمق جلوه می دهد از طرف مخاطب جویای گفتمان معطوف به حقیقت و پایبند به تحول جدی گرفته نمی شود.

پانویشت : 1- در جمع آنانی که در جریان اشغال سفارت ایران در لاهه دستگیر شدند ، یکی از دوستان تازه یافته ام هست ... امشب را او هم در زندان می گذراند .. نه در اوین یا کهریزک اما او آرامش را به مخاطره انداخته و سیستم سرکوب پلیسی کارکرد یکسانی دارد چه در هلند و چه در ایران... آقای نبوی از پلیس تمیز هلند حرف می زند و من می توانم به این تحلیل سطحی زل بزنم ! می توانم امشب آرزو کنم که او را آزاد کنند ... او روح حساس موسیقایی و روایتگر قصه های ماست...

2-ممکن بود همراه فکری چنین آکسیون هایی نباشم اما لجن پراکنی های برخی مرا به واکنش واداشت... از همه ی بازداشت شده های این آکسیون حمایت می کنم و می کنیم... و امیدوارم که دنیا تنگ شود برای آنها که حاکمیت مردم را بر سرنوشت شان بر نمی تابند.

نثر جمیل سعدی

نگاهی به نثر بزرگترین پاتولوژیست زبان فارسی
محسن خیمه دوز

سعدی را می توان اولین و بزرگترین پاتولوژیست و آسیب شناس ایست زبانی در زبان فارسی به حساب آورد. او با نثر با شکوه و محکم و استوار خود، زبانی را که به سکنه دچار شده بود از مرگ زبانی نجات داد (1). کافی است که وضعیت نثر زبان فارسی، هم در قبل از سعدی و هم بعد از او، با نگاهی کارشناسانه ارزیابی گردد تا قدر و اهمیت نثر سعدی در زبان فارسی بهتر معلوم شود. جامعه ایران در زمان سعدی به شدت تحت تأثیر حمله مغول ها بود. سلطنتی مغولی همه جا را فراگرفته بود و از جمله زبان فارسی را، و جالب و البته تأسف بار آنکه همه جای ایران با هجوم مغول ها سازگار شدند الا در نثر سعدی. اگر ابتکار و ایستادگی سعدی و عظمت نثر شگرف او نبود بدون تردید زبان فارسی، امروزه جزء زبانهای آرشویی تاریخ به حساب می آمد. اگر فردوسی و شاهنامه اش حماسه ایستادگی در برابر تهاجم فرهنگی اعراب بود، سعدی نماد ایستادگی و مقاومت ادبی و هنرمندانه ایرانی در برابر حمله براندازانه مغول ها بود.

جلوگیری از سکنه زبانی در زبان فارسی، یک بار قبل از سعدی با اثر جاودانه شاهنامه اتفاق افتاد و یک بار هم چند قرن بعد از سعدی توسط نثر شاعرانه شاملو تکرار شد و هر دو توانستند آبروی در خور برای زبان فارسی ایجاد کنند. فردوسی با زبان فاخر حماسی شاهکاری از شخصیت پردازی و میزانشن های تصویری آفرید که با زیباترین و حرفه ای ترین دکوپاژ های سینمایی امروز برابری می کند، و شاملو نیز با کشف آهنگ کلمات و ترکیب جادویی آنها حماسه ای دیگر آفرید. بنابراین می توان گفت چنانچه نثر حماسی فردوسی و نثر آهنگین شاملو به ذخیره زبان فارسی اضافه نمی شدند، حاکمیت اصطلاحات عامیانه و لمپنی بر زبان فارسی آن را به نابودی می کشانید. با این حال متن شاهنامه و نثر شاملو با تمام عظمتشان و خدمتی که به زبان فارسی کردند نتوانستند جایگزین نثر فاخر سعدی شوند. یکی به این دلیل که دست یابی به نثر سعدی همچون دست یابی به غزلیاتش امکان پذیر نیست و دیگر اینکه جریان موجود اما نه چندان قوی سعدی ستیزی در ایران معاصر امکان فهم ابتکارات نثر سعدی را به تأخیر انداخته است و تأسف بار (و البته طنز آمیز) اینکه افرادی در به تأخیر افتادن فهم نثر سعدی نقش داشته اند که جامعه در ابعاد دیگری به آنها مدیون است. نیما، شاملو و دکتر علی شریعتی از جمله این افراد اند که تحت تأثیر افکار ایدئولوژیک اندیش خود جریان سعدی ستیزی را تقویت کردند و همین امر به تقویت لمپنیسم زبانی نیز منجر شد. هر چند شاملو با آفرینش های شاعرانه خود توانست نقش به سزایی در حذف دومین ایست زبانی ایران ایفا کند و اشتباه سعدی ستیزی و فردوسی ستیزی خود را جبران نماید. با این همه نثر سعدی همچون غزلیاتش مهر خود را بر فرهنگ زبان فارسی کوبید و توانست به قول بهار به شعر منثور تبدیل شده و بنیادگذار نثر شاعرانه در زبان فارسی شود. این نثر آنچنان روح و دل زبان فارسی را اسیر خود کرده که همچون غزلیات خود او نسل های متمادی بعد از خود را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. به حدی که از یک سوم موسیقی کلاسیک و سنتی ایران بدون شعر سعدی دیگر قابل تصور نیست، و از دیگر سو برخی از هنرمندان و نویسندگان معاصر نیز الگوی نگارشی خود را متأثر از سعدی دانسته و سعی در تقلید از سبک نگارشی او داشته و دارند. عبدالکریم سروش و نثر نگارشی اش و نیز علی حاتمی و نثر نگارشی او در فیلمنامه هایش از نمونه های بارز نثر سعدی وار معاصرند. اما زیباترین نمونه تأثیر پذیری از نثر سعدی را در نگارش درخشان محمد علی فروغی می توان دید. نثری شوا، رسا، مدرن، با جملاتی کوتاه و ساده ولی نه ساده انگارانه. نثری که هم می توان فاخر ترین نوشته های ادبی و فلسفی را با آن به نگارش درآورد و هم دشوارترین متن های فلسفی را به کمک آن به زبان شیوا و رسای فارسی ترجمه کرد. نثر فروغی را می توان استاندارد نگارش در زبان فارسی به حساب آورد و از آن به مثابه متر نگارش و نویسنده بهره برد. البین نثر به تمامی و امدار سعدی است. اگر نثر فاخر سعدی را در گلستان جزء پژوهی کنیم در می یابیم همان اتفاقی که برای یک فیلم خوب و سکانسها و پلان های آن می افتد برای نثر سعدی و تک کلمات آن نیز افتاده است. یک فیلم خوب دارای نشانه ها نیست. یکی از نشانه های بارز فیلم خوب این است که هیچ پلان اضافی در فیلم نباشد به نحوی که اگر در مونتاز فیلم یکی از پلان ها حذف شود به کل فیلم لطمه وارد شود. به این ترتیب مشخص می شود که چقدر فیلم بد وجود دارد بطوری که حتی اگر نیمی از هر فیلم

را حذف کنیم به فیلم آسیبی وارد نمی شود! سعدی در هفت قرن قبل از ما نثری را ابداع کرد که اگر در آن کلمه ای از یک عبارت حذف، جایگزین یا جابجا شود، زیبایی و شکوه، استواری و معنای جمله، عبارت و متن در هم می ریزد. این نوع دقت حیرت انگیز، انسان معاصر را به یاد ماشین های CNC می اندازد که با نرم افزار های دقیق، دقت در تراش را تا حد کمتر از یک میلیمتر هم تنظیم می کند. سعدی نه تنها با نثر فاخر خود زبان فارسی را از ایست قلبی زبانی نجات داد، و نه تنها یک مدل فراموش نشدنی و جایگزین ناپذیر در نگارش زبان فارسی به ایران و جهانیان ارائه داد، بلکه خط پایانی بر غزلسرائی در زبان فارسی نیز بود. برخی به اشتباه، نابغه دیگر شهر شیراز یعنی حافظ را خط پایان غزل سرائی فارسی و اوج غزل سرائی می دانند و بر این باورند که غزل با حافظ به اوج خود و پایان خود رسید. اما به نظر می رسد این نظریه اشتباه است چون اولاً استحکام موجود در غزلیات سعدی، خود گویای رتبه و مقام او در غزل سرائی است، و شاید به همین دلیل بوده که گفته اند:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما / دارد سخن حافظ بوی غزل خواجه و ثانیاً حافظ دریافته بود که باید در حوزه ای دیگر ستاره شود و ماندگار و بی بدیل. حوزه ای که پیشینیان از آن غافل بوده اند. به همین دلیل حافظ توانست به مقام آخرین متفکر زبان فارسی دست یابد. حافظ یک تنه هم نقش کانت را بازی کرد و هم نقش هگل را. او از یک سو چرخش آنتولوژی به اپیستمولوژی را در زبان فارسی بوجود آورد و توانست در یک جامعه آنتولوژی زده صحبت از اندیشه، نقد اندیشه و برکشیدن نقاب از چهره اندیشه به میان آورد (کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب) و از سوی دیگر دیالکتیک همساز کردن نا همساز ها را بنیاد گذاشت. تنها نگاهی به فهرست نا همساز های همساز شده در آراء حافظ عظمت او را در این مقام نشان می دهد. می و محراب / دنیا و آخرت / لذت های غریزی و عبادت / جبر و اراده / هدف داری آفرینش و هیچ بر هیچ بودن عالم / ارزش آن و لحظه و بی ارزشی زمان و دهر / عشق و عقل (عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی // عشق داند که در این دایره سرگردانند). به این ترتیب حافظ به مقامی از تفکر دست یافت که تا دوران معاصر در زبان فارسی کسی به این مقام حتماً نزدیک هم نشده. این وضعیت هم نشانه عظمت مقام حافظ است و هم نشانه ایست فکری فرهنگ ایران از بعد از حافظ تا کنون. با این حال و علیرغم نقش بی بدیل حافظ در ترکیب رندانه تفکر با زبان فارسی آن هم در فرم زیبای غزل، همچنان مقام نخست در غزل سرائی برای سعدی باقی ماند و این نکته ای نبود که از دید حافظ هم پنهان مانده باشد. و جالب آنکه حافظ تنها زمانی توانست به مقام عظیم فکری - شاعرانه خود دست یابد که پیش از او بستر زبانی اش توسط نثر سعدی آماده شده بود. بدون نثر شیوای سعدی و بدون پاتولوژی زبانی سعدی امکان ظهور حافظ هم منتفی بود. کافی است مقایسه ای میان نثر گلستان و بوستان با شعر حافظ صورت بگیرد تا تأثیر پذیری حیرت انگیز شعر حافظ از نثر سعدی کاملاً آشکار شود.

چه کسی جز سعدی توانست به هم ارزی و یکسانی خرد و هنر پی ببرد. اگر عوام به دو دنیای متضاد عشق و عقل باور دارند، غافل از آنکه آنچه مقابل عقل قرار دارد بلاهت است و نه دل یا عشق، و اگر حافظ هنر را نه مساوی اثر هنری art work، و به قول امروزی ها هنر تجسمی، بلکه حُسن، به معنای سیرت و رفتار و منش نیکو، می داند (عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگویی)، و اگر فردوسی هنر را فضائل و خصائل انسانی - حماسی می داند، این تنها سعدی است که توانست با یک پاتولوژی استادانه فکری دریابد که هنر همان خرد است و هنرمند کسی جز خردمند نیست و هنر بی خرد، جهالت است و خرد بی هنر، بلاهت. و به قول خود او:

خردمند مردم هنر پرورند // که تن پروران از هنر لاغرند
در هم فرورفتگی عشق، عقل، خرد و هنر، همان است که به آن حکمت می گفتند و امروزه از آن به معرفت knowledge هم یاد می کنند. بنابراین معرفت نه فقط گزاره های تحلیلی بلکه زیبایی شناسی دانستن aesthetic of knowing است. سعدی با اتکا به همین زیبایی شناسی دانستن است که می گوید:

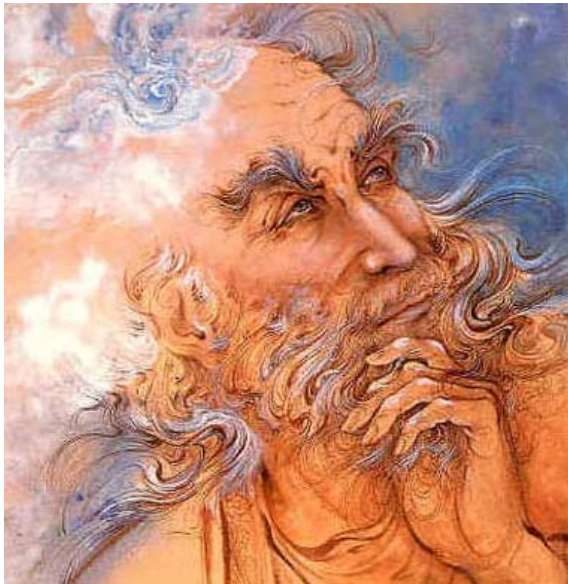
خُتک نیکبختی که درگوشه ای // بدست آرد از معرفت توشه ای
معرفت، زیبایی شناسی عمل و حل مسئله هم هست. و سعدی با توانمندی بسیار توانست هم به رابطه خرد و عمل، و به قول امروزیان تئوری و پراکسیس، و قوف یابد، آنجا که می گوید:
جز به خردمند نفرما عمل // گرچه عمل کار خردمند نیست
و هم ما را با ظرائف زیبایی شناسانه حل مسئله آشنا سازد. چه کسی بهتر از سعدی و حکمت خردمندانه و هنری اومی توانست به ما یاد بدهد که:
استخوان را اگر به سر سگ بکوبی گله ات را از هم می درد، اما اگر همین استخوان را به دهان او بگذاری هم از تو و هم از گله ات پاسبانی می کند.

رعیت از بهر طاعت ملوک .
ملک را گفت درویش استوار آمد ، گفت از من تمنا بکن ، گفت آن همی
خواهم که دگر باره زحمت من ندهی ، گفت مرا پندی بده ، گفت :
دریاب کنون که نعمتت هست به دست // کین دولت و ملک می رود
دست به دست

هیچ متفکری در زبان شلخته ظهور نمی کند . جامعه ای که زبان شلخته دارد ،
تفکر ندارد . بنابراین تفکر منظم به زبان منظم نیاز دارد .
البته نیاز نسل امروز تنها به نثر و شعر سعدی نیست بلکه افکار بدیع و ظرایف
حکمت عملی او نیز پاسخگوی بسیاری از دشواری های تئوریک و عملی ما نیز
هست ، افکار و ظرائفی که تنها با واسطه نثر و زبان او بر ما آشکار می شود .
به همین دلیل در دوران معاصر که شلختگی زبانی یک بار دیگر گریبان زبان
فارسی را گرفته و آن را به سکنه زبانی دچار ساخته ، در دورانی که ادبیات
شلخته (در کتب ناشرین و رسائل دانشگاهی) ، نثر شلخته (در روزنامه ها ،
مجلات و وبلاگ های اینترنتی) ، شعر شلخته (در فرم های نو و کلاسیک) ،
و گویش های شلخته (در رادیو ، تلویزیون ، سینما ، بیان مدیران و مسئولین ، و
زندگی روز مره مردم) رواج بسیار یافته ، ضرورت توجه به آسیب شناسان
بزرگ زبانی چون سعدی و نثر فاخرش یک بار دیگر کاملاً احساس می شود
به نحوی که هیچ ایرانی فارسی زبانی از مراجعه به آثار او بی نیاز نیست .

پادداشت :

دو ابتکار دیگر سعدی موضوع پژوهش دیگری است . اول ابتکار عرفی
سازی عشق از طریق دقت در ظرایف پنهان عشق زمینی است که
سعدی آن را در فرمت زیباییات غزلیات عاشقانه ابداع کرده ، دوم
ابتکار طرح تئوری مدنیت و تأسیس نگاه انسان گرایانه فرا طبقاتی به
مناسبات طبقاتی در جامعه انسانی است که اوچ آن را می توان در
"جدال سعدی با مدعی" (بخش ششم گلستان) مشاهده کرد .



خرد و هنر ، اتفاقی است که در انسان می افتد و سپس در زبان او نمود می یابد .
زبان و نثر ، ویتترین کالانی است که در درون انسان و دنیای تجربیات او بوجود
می آید . سعدی تجربه مترامکی است از هم آوایی عشق و عقل و خرد و هنر
و عمل ، و نثر او نشانه ای است از حکمت و معرفت ، نشانه ای است از
همسانی خرد و هنر ، نشانه ای است از پیوند زیبا و عقلانی نظر و عمل .
نثر سعدی ، همراه با نظم او ، حامل تمام تجربیات حسی ، عقلی ، استتیک ، زیستی
و معرفتی اوست و به همین دلیل توانست سیستم هاضمه و گوارشی
زبان فارسی را آنچنان نظم دهد که شنونده و خواننده فارسی زبان که
با انبوهی از واژه های عربی رایج شده در زبان فارسی روبروست ،
متوجه عربی و غیر فارسی بودن آنها نشود؛ به عبارت دیگر راه
بومی سازی واژه های غیر خودی در زبان فارسی را برای اول بار
و به شکل تمام حرفه ای در آثار سعدی می توان دید و این به منزله
افزایش چند برابری قابلیت زبان فارسی در خلق آثار ادبی و
نوشته ای است ابتکاری که تا امروز هم نیاز آن در زبان فارسی به
شدت احساس می شود .

سعدی ابتکار زبان شناختی خود را چنین توصیف می کند :

-- غالب گفتار سعدی طرب انگیز است و طیبیت آمیز و کوتاه نظران را بدین
علت زبان طنز دراز گردد که مغز دماغ بیهوده بردن و دود چراغ بی فایده
خوردن کار خردمندان نیست و لیکن بر رأی روشن صاحبان که روی سخن
در ایشان است پوشیده نماند که در عظه های شافی را در سلک عبارت کشیده
است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول ایشان از
دولت قبول محروم نماند ... ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و
صیب سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که همچون شکر
می خورند و رقعۀ منشا تش که چون کاغذ زر می برند ، بر کمال فضل و بلاغت
او حمل نتوان کرد بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان ، عنایت نظر کرده
است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده ، لاجرم از خواص و عوام به
محبت او گرانیده اند .

برای آگاهی از نمونه های ابتکار زبان شناختی سعدی که معرف منطق
پاتولوژیک او در حوزه زبان فارسی است می توان به این موارد دقتی چند باره
کرد :

فرارش . باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده
تا بنات نیات در مهد زمین بپرورد ، در ختان را به خلعت نوروزی قیای
سبزورق دربرگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع ، کلاه شکوفه
بر سر نهاده ، عصاره نالی به قدرت او شهد فائق شده و تخم خرمائی به
تربیتش ، نخل باسق گشته .

یکی از صاحبان سر به جیب مراقبت فرو برده و در بحر مکاشفت مستغرق
شده ، حالی که از این معامله باز آمد یکی از دوستان گفت از این بستان
که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی ؟ گفت به خاطر داشتم که چون به
درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را ، چون برسیدم بوی گل
چنان مست کرد که دامن از دست برفت .

غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی تا خزینه سلطان آباد کند بی خبر
از قول حکیمان که گفته اند هر که خدای عز و جل را ببازارد تا دل خلقی
به دست آرد ، خداوند همان خلق را بر او بگمارد تا دمار از روزگارش
بر آرد .

نماند ستمکار بد روزگار // بماند بر او لعنت پایدار

جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی حرمتی همی کرد ،
گفت اگر این نادان نبودی کار وی با نادانان بدینجا نرسیدی

دو عاقل را نباشد کین و پیکار // نه دانانی ستیزد با سبکسار
اگر نادان به وحشت سخت گوید // خردمندش به نرمی دل بجوید
دو صاحب دل نگهدارند موئی // همیون سرکشی و آزر جویی
و گر بر هر دو جانب جاهلانند // اگر زنجیر باشد بگسلانند
یکی را زشت خوئی داد دشنام // تحمل کرد و گفت ای خوب فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی // که دانم عیب من چون من ندانی
درویش مجرد به گوشه ای نشسته بود ، پادشاهی برو بگذاشت ، درویش از آنجا
که فراغ ملک ، قناعت است سر بر نیابورد و التفات نکرد ، سلطان از آنجا که
سطوت سلطنت است برنجید و گفت این طایفه خرقة پوشان امثال حیوانند و
اهلیت و آدمیت ندارند ، وزیر نزدیکش آمد و گفت ای جوانمرد ، سلطان روی
زمین بر تو گذر کرد چرا خدمتی نکردی و شرط ادب بجا نیوردی ؟ گفت
سلطان را بگوی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد و دیگر بدان
که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه

باورهای عریان در شعر "شهلا بهار دوست"

علیرضا ذیحق



"تیک تاک های بی پروا" پانزدهمین مجموعه شعر "شهلا بهار دوست" است که نسخه الکترونیکی اش در بهمن ۸۷ منتشر شده. شاعری که شعر هایش آغشته به عطر عشق است و جوشیده از یک صمیمیت ذاتی. او روی خطوط ممنوعی گام بر می دارد که از بیقراری های عاشقانه سرشار است و بی آنکه از پیش بخواد در اندیشه ی سرودن شعر باشد شعر است که ناگهان او را تسخیر می کند. نوعی حالت شهودی که با ریتم و تصویر می آمیزد و به بیان صدایی منتهی می شود که هیچ تزیین ساختگی را بر نمی تابد. شعرش، با تکیه بر میراث شعری جهان، جوششی از دل است و اما این دل راهی هم به حس و حالهایی دارد که در زندگی هر انسانی اتفاق می افتد و ولی کمتر می تواند به پژوهی شاعرانه نیز بدل شود. اینجاست که ساخت کلامی شهلا بهار دوست، با فشردهگی های خاص اش که حاصل تجربه های شاعر از ظرایف زبان و ظرف زمان است، تجلی های نویی به خود می گیرد:

"دستم تورا هی پس، هی پیش، هی روی نیت ها می برد / دستت مرا تا رقص پروانه ها دنبال می کند / با نوازش قطعه ها بی تاب / انگشتها چه هول می زنند! / نازها خرامان / دهان ها باز / لبها در جستجوی بوسه ها / عاشقانه های داغ می چرخند / امشب زیر تپش های پیانو، کسی در خوابها می آید."

"شهلا بهار دوست" به عنوان یک شاعر زن، بی آن که بخواد احساسات درونی اش را پشت وازه ها مخفی کند و صرفاً نظرش به جنبه های عاطفی شعر معطوف باشد همیشه از واژگانی که آنها را از برگ سکوت اش چیده است، پلي میزند بین ناخودآگاه فردی اش با آگاهی های جمعی:

"آهای عشق، آهای عشق / نام تو جاودانه است / روی دفتر های ما اگر خط کشیده اند / اما در تو باورها عریانند."

جامه و صورت شعر او هر چه هست و هر موضوعی دارد همه، قالبهایی متناسب خود را دارند. چرا که وقتی خویشتن را در انوار شعر رها می کند، دستاوردها از دنیای شاعرانه، بلور های خوش تراشی می شوند که با شفافیت پذیری آنها از جلوه های خلاقیت اش، غباری از تصنع را بر آنها راه نمی دهد:

"عزیزم، زیر این فواره ها که روی تنم می ریزند / باغچه سراغ تو را می گیرد / عزیزم، هر شب مرا نشانده ای به انتظار / خاک کفشهایت چرا نمی رسد؟ / سر به هوا سویی تو می دوم / دستم به تنت نمی رسد / بوی تنت مرا رسانده به کندوها، به خمره های شراب / تنم کشانده تورا به تب و تاب / روی خطها بیا بیا می کنم."

مضامین ارتیک در مجموعه شعر "تیک تاک های بی پروا" هر چند که به تن کامه گویی نزدیک تر است اما به همان اندازه نیز، از رگ گویی های ناهنجار به دور است و ریشه در عریانی های عشق دارد تا رکیک سرایی های چندش آوری که این روزها در شعر پاره ای زنان شاعرمد شده و فکر می کنند که رگه های پست مدرنیسم را بدین طریق در معدن وجودشان یافته اند و خیلی هم های و هوی دارند. شاعر در این مجموعه با تصویر معشوقی که در اندیشه دارد بی آنکه بخواد آن تصاویر را در لفافه های پنهان ببیچد به خلق و صید لحظه هایی موفق می شود که او را در بلندا های شعر لیریک، جایگاهی در خور می دهد:

"چشم در چشم / در غلت / لب بر لب / روی تیک تاک تن / امشب اینجا میان راه شبیری / کنار تصویری که پیدا می شود / سری خم، گردنی چرخ می زند / لب از شانه های خیس بالا می رود / قدمها در شمارش ستاره ها تا ریزش سپید / تا ستایش آفتاب، تا چیدن وازه ها بر دهان مکث می کند"

شهلا بهار دوست با اینکه سالیان دراز است غربت نشین است و مقیم هامبورگ؛ اما لنگه ی آنهایی نیست که پایشان به غربت نرسیده، فوری رنگ زمین آنجا را می گیرند و با بازی واژگان، شعرشان را در مذبج مصلحت های معترضانه و زشت نگاری ها قربانی می کنند. او با همه تجارب زندگی اش در غرب، نغمه سرایی است که بند ناف اش را هرگز از این سرزمین و هنجارهای آن نبریده است و هرگز نخواسته که شعرش را با ابتذال های سفارش گونه پیوند بزند.

شعر "شهلا" شعری پر مخاطب است و در تغزل او مفاهیم عمیقی از تعریف عشق، انسان و باور، جاری است و من به عنوان خواننده ی اشعار او، دوست دارم که او حتی وقتی با حنجره ای پر زخم، از درد و رنج انسان و وطن مویه ها می کند همچنان برای ما از رقص آفتاب و بلوط بگوید و خش خش برگها و صدای رود. یعنی پای شعری مثل "ننگی بر تاریخ" را اگر امضا نگذارد شاعرتر است و ماندنی تر. شعر را باید از شعار و خطابه سوا کرد و رسید به این نکته ی بدیع، که خود می گوید و چه زیبا نیز سخن می گوید:

"اگر در کتابم که از عشق سرشار است / از مرجانهای گمشده، از صنوبرهای بر خاک کشیده / از باور عشق نگویم، در کدام گور جای من است...؟ تاریخ نویسان یادتان باشد / مباد حرفهایتان نقطه چین شوند."

جایای طبیعت را از شعر های این مجموعه نمی شود کناری و انهاد که ارجاعات اش به طبیعت، پر ایجاز ند و معنی دار:

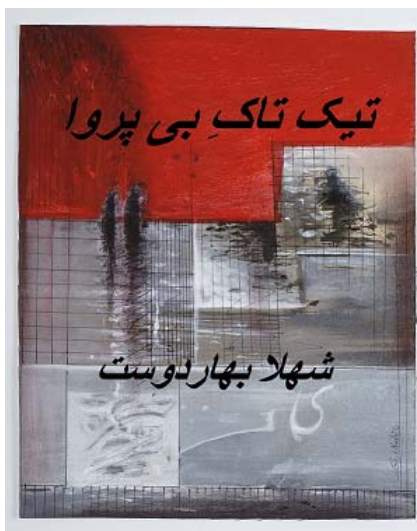
باید کنار آب ایستاد / روی ماسه ها، صدای دلتنگی دریا را شنید..."

شهلا بهار دست در خلاقیت ادبی اش راه خود را می رود و با تمام تلاش، همت گمارده که از رودست دیگران چیزی ننویسد و به شهادت آثارش در این عزم اش نیز استوار ایستاده است و صدایی دارد که او را از دیگران متمایز می کند. او روی قله ای ایستاده که هر شاعر خلاق، با هر نوع جهان بینی که ممکن است داشته باشد باید روزی به فتح آن قله بر خیزد. بلندایی که ارتفاع، پروودت و چشم اندازهای طبیعی خودش را دارد.

"شهلا بهار دوست"، به همراه شاعره هایی چون "زیبا کرباسی"، "منصوره اشرفی"، "مینو نصرت" و "لیلا حکمت نیا" که به اعتبار آثار منتشر شده ی شان در فضای وب و نیز مجموعه شعر هاشان، هر کدام زبان خاص و مضامین ویژه ی خود را دارند، چهره های شاخص در شعر دهه ی هشتادند و باید که به نقد و بررسی کارنامه ی آنها از جهات مختلف توجه نمود. زیرا شایسته گان شعر، کنار شمعی که فرداها را روشن خواهد کرد، سرود آنها را به هر زبان خواهند خواند:

باز خوابم نمی برد / حالا پنجره را باز بسته، ساعت را کوک می کنم / کنار شمعی که روشن می کنم سرود تورا می خوانم."

<http://www.zihagh.blogfa.com/>



پنج موج حسین شرنگ



*به پریا قطبی
درخت-آسمان
رویای شاخه گستر
با همیشه‌های آویزان
از کهکشان‌ها
رنگبوی ندیده نشنیده ی میوه ای
آرزو-آماج ناشناس-دستان چهل هیروت
درنگ بیم-معنا در ابر-آذرخش
پخش تماشا در رگبار زبان
هر چه دیده‌ای در برزخ دو مرگ دیده ای
مرگ دیده ای
درخشیده ای
دیدار خاکستر ترت
با تن دیگر
خیالات بس!

*به مایا اینان (برای زادروزش)

می شکم با دمام گردون می شکم
مغز آبی این دیوانه را
می خورم گرد می گردم
گردش ام را به بیابان و دریا می گسترم
در هر شنی هسته ی سرسام در هر چکه‌ای تخم موج می کارم
فوت می کنم به نام توفان
تا سراب و ساحل هماغوش شوند
فوت می کنم به شب تا گر بگیرد
با دمام موج‌های تر و خشک را ورز می دهم
بر حال همه خشت محال می زنم
تا دلفین پی آهو بدود
نهنگ پی فیل
تا در این شادی بی دلیل
کلاغ ابو عطا بخواند
قورباغه تانگو برقصد
تا آدمی
دنبال آدرس دماش بدود گم شود نیابد

*به رامین، شکیل و ری مهجوری، و فروزان یزدان

هند آینه ی یک گل کور ست
کندوی کبرایی پیر
شیر گاوی جاوید
خنده ی فیلی بی وزن
به وزن تمدن
هند خانه ی دوستان ست

دشمن هم در هند
دوستی ست که نیلوفر تاریک بوییده
هند سیاره ی گیجی در خواب سیاره ی ماست
چشم به راه سونامی بیداری
بوی نعش نجس‌ها در اوراد برهنه‌ها
دود هزاران سال نیرنگ و رنگ و رقص و راگا
چشم به راه مادر بی رحم تناسخ هاست
هند، پشت درخت فیلم هندی
خاطره ی خرطوم خدا
در خنده ی آمیتاست

*به شهره قنبری و مهران شمس امیری

دست نوشت
دل نوشت
پا نوشت
چشم نوشت
شاهرگ و جگر و دنده نوشت
سر از دم، همه را خط زد
خط از دم، همه را خورد
آواز کوری
در کوره راهی
عطسه ی چاهی

*به ماری فرانس و مهرداد رهبر

هژده هزار شتر بار دار بار بردار
در هر سلولام باتلاق شنی
فروتان سنگین
بارهای گذشته
شکم سلول هایم
انبار تکرار
تنام قندهار تکرار
رگ‌هایم از پچیچه ی ساربان‌های گمشده ی اعصار
طومار باد دیوان فرخی سیستانی
لپ تاپام از تاپ تاپ گام‌ها و زنگ شترهای ژرفا گرد
پر ریشه ی پای گزیده
ریشه ی امواج سراب در چشم افعی
چشم خشک افعی
شاهد غرق من در برنامه ی مشکوک بیابان
بازی شن با شعر

پرزیدنت حسین شرنگ
جمهوری وحشی شرنگستان